عدلِ اِسلامی
یا
مُساواتِ اِشتراکی؟

محمد أنور بدخشانی

شیخ الحدیث بجامعة العلوم الإسلامیة

علامه یوسف بنوری ٹاؤن کراتشي

عدلِ اسلامی

یا

مساواتِ اشتراکی؟

محمد انور بدخشانی

شیخ الحدیث بجامعۃ العلوم الاسلامیۃ

علامہ یوسف بنوری ٹاؤن کراتشي

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَّعَدْلًا (القرآن)

عدلِ اسلامی

یا

مساواتِ اشتراکی؟

مرتب

محمد انور بدخشانی

استاد جامعة العلوم الاسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن

کراچی ۵

نام کتاب :- عدل اسلامی یا مساوات اشتراکی
مرتب :- محمد انور بدخشانی
صفحات :- ۸۸
طبع اول :- یک هزار
سنہ :- ۱۴۰۵ھ
کتابت :- عیسیٰ
قیمت :-

با درس ذیل دستیاب خواهد شد
۱ ۔ مکتبہ اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی
۲ ۔ مکتبہ بنوریہ ″ ″ ″ ″
۳ ۔ علمی کتب خانہ ″ ″ ″ ″

فهرست موضوعات

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم

الحمد لله الذی جعل لنا ما فی الارض جمیعا
والصلاة والسلام علی من ارسله الینا جمیعا
وعلی آله واصحابه الذین اعتصموا بحبل الله جمیعا

درین شک نیست که حیات امروزهٔ مسلمانان دچار مشکلاتِ بی شمار است، چون بعضی مردم تطبیق احکامِ شرع را نظر به عصرِ حاضر متعذر می دانند خصوصاً اجرای حدود و قصاص را، بلکه حدود و مقرراتِ شرع را به سختی و ظلم و وحشت تعبیر می کنند که یک معضل در راه تنفیذ احکام شرع همین است، راجع به مسائلِ تمدنی تذکرهٔ حریتِ نسوان موضوعِ محافل قرار گرفته است، در میدان عمل آزادی واختلاطِ مرد و زن موردِ بحث قرار دارد۔ در اقتصادیات مسائلِ ربا و بیمه ومعضلات مربوط به آنها نیز پیش می آید۔ درین شک نیست که مسلمانانِ جهان حلِ این مسائل را همواره جویان اند وآرزو دارند که از حلِ مبرهن آن استفاده نمایند۔ ازین سبب مردم گاه سوالاتِ خویش را به علماء تقدیم می کنند وگاه از زعماء و اربابِ حکومتِ خویش حلِ این سوالات را می خواهند۔ اگرچه بعض علماء به جواب انفرادی وحل جزئی این مشکلات کوشیده اند مگر توجهِ ایشان باصل موضوع وحقیقتِ آن مبذول نه شده است۔

مساوات راکہ اسلام تمثیل می کند

دین مقدس اسلام تمام جهانِ بشریت را از نگاه مقام و کرامتِ انسانی مثل دندانهای شانه یکسان میشمارد۔ اسلام هیچ گونه فوقیت را در میان بشر قائل نیست بجز از نگاه بینش و دانش، و از نگاه ارتباط باخدای خویش که این گونه فوقیت را تمام ادیان عالم قائل اند۔ علاوه ازین تفاوت دیگر تمام تبعیضاتِ قبائلی و طبقاتی را اسلام بکلی سلب نموده است حتی که قاعدهٔ برتری خاندانی و امتیازِ حسب و نسب را نیز از بین برده است

راجع به سلب همین تفاوت های ضد کرامت بشری و اعتراف به برتری که از نگاهِ دانش و بینش و تقوی باشد خدای ذوالجلال در قرآن مقدس فرمود : يَاۤ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَّأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَّقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝ (الحجرات)

"اے مردمانِ جهان! ما شما را فقط از یک مرد و یک زن پیدا کرده ایم

وگردانیدیم شمارا جماعت ها و قبیله ها (صرف) برای اینکه یکدیگر را بشناسید (نه برای تفاخر و ادعای برتری) بلی مکرم ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، چون خدا میداند اعمال ظاهری شمارا و خبردار است از باطن شما"

نیز پیغمبر اسلام علیه الصلوٰۃ والسلام در خطبہ حجۃ الوداع که آن را دستور جهان اسلام قرار داده تمام اساسیات دین اسلام را دران ذکر فرمودند چنین ارشاد نمودند:

ایها الناس ان ربکم واحدٌ وان اباکم واحد، کلکم من آدم و آدم من تراب، ان اکرمکم عند الله اتقٰکم ولیس لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لاحمر علی ابیض ولا لابیض علی احمر فضل الا بالتقوی الا هل بلغت اللهم فاشهد الا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب.

"اے مردم (اختلاف چرامی کنید) پروردگارتان یک است، پدرتان (آدم) یک است، همه شما از نسل آدم هستید و آدم را الله از خاک پیدا کرد، معززترین شما نزد خدا کسی است که زیاده متقی و پرهیزگار و بقانون خدا و رسول پابند باشد. نه عربی بر عجمی فوقیت دارد و نه عجمی بر عربی و نه سرخ پوست بر سفید پوست کدام فضیلتی دارد و نه سفید پوست بر سرخ پوست، بلی باساس تقوی عربی از عجمی و سفید از سرخ افضل می تواند شد. باخبر باشید که آیا من پیغام خدا را رسانیدم؟ اے خدا گواه باش، خبردار باید که حاضرین مجلس این پیغام را بر کسانی که غائب اند برسانند"

روشِ جهان نیز همین است که هر فرد یا جماعت که بقانونِ دولت زیاده منقاد باشد در نظر دولت زیاده مرغوب می باشد۔

در اوضاعِ فعلی مبارزهٔ فرهنگی کافی نیست

این قضیه به هر کس معلوم است که کشورهای جهانِ امروز از اسلامی وغیر اسلامی در هر اقلیمی که باشند از زیرِ شکنجهٔ یکی از دو سازمانِ استعمارگر خارج نیستند۔ خواه مستقیماً باشد یا غیر مستقیم۔ یک سازمانِ غرب که بنام (C.I.A) سی، آئی، اے مشهور است۔ دوم سازمان شرق که بنام (K.G.B) کے جی بی شناخته می شود۔ از سازمانِ ملل گرفته تا یک ادنی سازمان محلی دخالت یکی ازین دو سازمان ضرور بالضرور می باشد۔ در حقیقت این دو سازمان جهانِ بشریت را درمیان خود توزیع نموده اند، ولی بر اساس عدم توافق در تسلط بعضی کشورهای غیر مترقی و دارای جغرافیای بسیار اهم نزاع وجدال درمیان شان جاری است، لیکن عجیب وغریب این است که درمیانِ خود مستقیماً هیچ برخورد نمی کنند بلکه کشورهای وفادار و زنجیری خود را در مقابل حریف خود ایستاد نموده سلاح های صد ساله کهنهٔ خود را که غذای زنگار گردیده است سرشان می فروشانند و باز بذریعهٔ همان سلاح از خون آنها دریاچه را جاری می کنند۔

باید دانست که این عصر مبارزهٔ فرهنگی نیست خواه از نگاه تعرض باشد یا از نگاه دفاع، چون دشمن های شرق وغرب ما بر سلاح های آتومی، و بم های زهر آلود و موشکهای بین البرعظمی مسلح اند

وما ذریعۂ کتابچہ ہای دہ درقرمان با آنہا مبارزہ می کنیم وخوش ایم کہ کاری کردیم۔ بلی مبارزۂ فرہنگی در قدم اول کہ دشمن در میدان عمل نیامدہ باشد اہمیت زیادی دارد۔ لیکن بعد از بمیدان عملیات آمدن دشمن بدون عملیات مدافعانہ دیگر چارۂ باقی نمی ماند۔ از ہمین سبب است کہ دین مقدس اسلام در مرحلۂ اول بمبارزۂ فرہنگی تلقین نمودہ ہدایت کرد کہ وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٥ (آل عمران)
باید از شما یک جماعت وسـ زمان باشد کہ مردم را (تحریرًا وتقریرًا) بطرف خوبی ہا ونفع دارین بشریت دعوت بدہد وبعد از تکمیل سـ زمان وحصول قدرت باید کہ مردم را امر نمایند بہ کارہای نیک ومفاد ہر دو جہانی بشریت ومنع نمایند از اعمال وکردار کہ منافی کرامت بشری وضد رضای خداوندی باشد ودارای فلاح درعالم بشریت وپیشگاہ رب العزت ہمین کسان اند۔

ودراج بہ مبارزۂ عملی چنین فرمود :

وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ (الانفال)

" آمادگی بگیرید برای مقابلۂ دشمن (ودفاع از خودتان) بہ حصول ہرگونہ قوای کہ قدرت حصول آن را داشتہ باشید۔ وبہ حاصل کردن ہر قدرت کہ بذریعۂ آن دفاع از دشمن ممکن باشد"

ما مسلمانان از بسیار تاریخ قبل اعداد قوت ومبارزۂ عملی را گذاشتہ فقط بہ مبارزۂ فرہنگی ولسانی اکتفا نمودہ ایم آن ہم در مقابل گروہہا وافراد واحزاب کہ بہ خود مسلمانان مربوط بودند ومی باشند ودشمن حقیقی

خود را تا حال نشناختیم ونه در مقابل آن کدام آمادگی گرفتیم همین است که باینجا رسیدیم۔

مرکب اشتراکیت وراه عبور آن

این حقیقت به هر کس خوب معلوم است که اشتراکیت در کشوری که داخل میشود به یکی از دو دروازه و بذریعهٔ اعضای یک سازمان مخصوص داخل می شود یکی از دروازهٔ اقتصاد، دوم از دروازهٔ دین ومذهب۔ اعضای سازمان عبارت است از زحمت کشان که گوسفند قربانی سازمانهای اشتراکی قرار گرفته موسسین اشتراکیت را (بزعم خودشان) از پل صراط سرمایه داری عبور میکنانند۔ اگر ما تاریخ نهضت های سوسیالیستی وانقلابهای اشتراکی را بغور مطالعه کنیم، این دو دعوای ما بالکل بشکل تواتر ثابت می شود که اساس گذاران اشتراکیت در بعضی نقاط ضعف اقتصاد را مطرح نموده بهانهٔ خود تراشیده اند ودر بعضی دیگر اشتراکیت را عین اسلام نشان داده پیروان جاهل اسلام را فریب داده اند۔ از طرح نمودن مسئلهٔ اقتصاد زحمت کشان را در دام خود گرفتند واز مرادف ساختن اشتراکیت با اسلام معتقدان دین اسلام را بخود جذب نمودند۔

پایهٔ اساسی هر کشور متدین همین دو گروه می باشند۔ گروه زحمتکش که از تولید کنندهٔ مادیات کشور اند وزعمای دینی که تولید وتعلیم کنندهٔ مسائل روحانی وفکری آن کشور اند علاوه ازاینکه اشتراکیت را عین اسلام می تراشند برای مرعوب ومعتوب ساختن علماء این فلسفه را نیز اختراع کرده اند که بندش ترقی کشورها وتنزل ملی آن از دست دستار سفیدان

است که خود را به ریش دراز و دستارهای کلان و به تسبیح های طویل مسلح ساخته مردم را از ترقی مانع میشوند.

لذا ما درین مجله کوچک چهار موضوع را مورد بحث قرار می دهیم

(۱) زحمت کش در یک کشور بزرگ اشتراکی
(۲) آیا اسلام اشتراکیت عرفی را می پذیرد
(۳) آیا اقتصاد اسلامی معضلات زحمت کشان را حل می تواند کرد؟
(۴) ترقی از نگاه اسلام.

محمد انور بدخشانی (وردوجی)
ذوالقعده سنه ۱۴۰۳ھ
اگست سنه ۱۹۸۳ء

باب اول

طبقهٔ زحمت کش در یک کشور بزرگ اشتراکی

چون روس موسس اول (FIST MAKER) اشتراکیت و تجربه‌گاه بزرگ سوسیالزم (SOCIALISM) به شمار میرود و زیاده از نصف یک صدی است که نظام اشتراکیت درآنجا تطبیق می شود لذا ما می خواهیم که راجع به حقوق که دولت سوسیالست شوروی به زحمت کشان قائل شده است گفتگو کنیم۔

درجاهیر اتحاد شوروی سازمانهای مزدوران (TRADES UNIONS) به عوض سعی نمودن در حصول حقوق کارگران به یک ادارهٔ همکار دولت معرفی شده اند که فقط در تحصیل هدف دولت سعی خود را بخرج میرسانند۔

سه سال بعد از انقلاب خونین شوروی در سنه ۱۹۲۰م در یک میتنگ خصوصی حزب سوسیالست این قرارداد تصویب شد که سازمانهای زحمت کشان را هرگز اجازت نیست که از مفکورهٔ دولت سوسیالست مخالفت کنند بلکه چنین مخالفت در حقیقت انحراف است از مارکسزم (MARKSISM) و رجوع است به طرف نظام سرمایه داری ظالمانه۔

بخلاف قانون مسلّم تمام جهان نمایندگانِ زحمت کشان در پارلمان شوروی بجای تقدیم مطالبات کارگران و ازالهٔ مشکلاتِ آنها از حکومت سوسیالست حمایت می کنند تا که بادار ایشان خورسند شده چوکی را از آنها سلب نمایند۔ هر نمایندهٔ که از حقوقِ کارگران دفاع نماید آن را به لقبِ مرتجع و حریص خوانده می شود۔ چنانچه از طرف نمایندگانِ دو شرکت فلزات

اخبار رسمی شوروی (PRAWDA) در ۲۲ اکتوبر ۱۹۲۹ء یک بیانیه
نشر کرد که مفهومش این است :- هرگاه وقت تجدید تعهدات اجتماعی
می آید و مجلس پارلیمان منعقد می شود یک گروه از کارگران مرتجع باشارهٔ
مردم جنبهٔ راست مطالبات حارصانهٔ خود را تقدیم می کنند .

چنانچه در یک مجلهٔ زحمت کشان نشریهٔ نومبر و دسمبر ۱۹۳۲ء چنین
بیانیه موجود است :- از دست زحمت کشان مرتجع در ۱۹۳۲ء مطالبهٔ
زیادتی معاش کارگران مزید تقویت حاصل کرد . و این حرکت یقیناً
از طرف پرستاران نظام سرمایه داری است . پس معلوم شد که
آنان که از حقوق و خوشحالی زحمت کشان حرف میزدند بعد از بر سر قدرت
آمدن بنام دشمن کارگران معرفی شدند . در نظام فعلی شوروی سازمان
کارگران را کجا مجال است که راجع به تعیین معاش مزدوران حرف زدن
بتواند .

سکرتر اتحاد زحمت کشان در یک دادگاه ملی بیانیهٔ خود اظهار
داشت که :- امروز نیز در شرکت ها کارمندها دیده می شوند که در مسئلهٔ
تقرر معاش زحمت کشان شرکت نمایندهٔ زحمت کشان و مشورهٔ آنها
را ضروری تصور می کنند ، این خیال بکلی غلط و پوچ است . زیرا در حقیقت
این مساوی قرار دادن زحمت کشان است با اجرائیهٔ دولت
سوسیالست که دولت هرگز بالادستی زحمت کشان را قائل نمی تواند
شد ، ورنه اجرائیه بدست زحمت کشان جاهل خواهد قرار گرفت .

(۸ ر جولائی ۱۹۳۳ء)

در یک کتاب راجع بحقوق زحمت کشان در اتحاد شوروی (SHIT LABOUR LAW)

" قانون زحمت کشانِ اشتراکی تنشر شده است چنین درج است:
در قرار دادهای اجتماعی چنین ماده شامل نمی توان کرد که
معاش خوران یا مزدوران را غیراز حقوق کنونی دیگر حقوق باآسانی
راتضمین بتواند کرد -

مظاهره در نظر خروشیف

بخلاف تمام جهانِ متمدن وکشورهای جمهوری یک حق عامهٔ
زحمت کشان که مظاهره باشد برای حصول حقوق خودها در اتحاد
شوروی جرم بسیار بزرگ قرارداد، چنانچه دریک نشریهٔ ۲۱،
دسمبر ۱۹۵۸ء پراودا (PRAWDA) بیانیهٔ خروشیف قرار ذیل است۔
در ویانا دریک کانفرنس مطبوعاتی که نمائندہ های اتحاد زحمت کشان
(TRAD UNIONS) نیز وجود داشتند۔ خروشیف در طی تقریر
خود گفت :

" در نظام اشتراکی هرگز حق مظاهره بلکه اجازتِ آن را
داده نمیشود، پس مظاهره کننده گان در دولت شوروی
علاوه از قطع معاش تا پانزده سال زندانی نیز کرده می شوند۔
باید دانست که این قانون سالبِ حریت امروز در هر
کشور وریاست سوسیالست جاری ونافذ است -

رئیس مرکزی کمیتهٔ زحمت کشان (V.V. GRISHIN) وی وی
گریشن در سیمنار اشتراکی راپوریکه تقدیم کرده است یک پیراگراف
آن این است :-

* غرض از صرف کردن اتحاد شوروی قوای خود را به زحمت کشان فقط این است که وسائل ملّی را ترقی داده شود، نه که برایشان تعمیر یا پارک با مخصوص کرده شود۔

مفکورهٔ مارکسی دشمنِ مساوات است

در آغاز انقلاب شوروی این شور بسیار عام بود که در اتحادِ شوروی مساوات حقیقی تشکیل خواهد شد. چنانچه لینین هم در کتاب خود (STATE AND REVOLUTION) ریاست و انقلاب بالفاظِ بسیار واضح گفته بود که در جامعهٔ اشتراکی یک مساوات حقیقی خواهد بود که فیودالان را دیگر به عمر دیده نخواهد شد۔

در جهانِ امروز هم پسران روحانی لینین در هر جا که عزمِ انقلاب وغیره می کنند وظیفهٔ شان همین تبلیغ مساوات است۔

در آغاز انقلاب ۱۹۱۷ء این راهِ منافقت را اختیار کردند که برای تمام اعضای دولت از وزرا گرفته تا ادنیٰ مأمورین و زحمت کشان دو قسم معاش وضع کردند، یک سرّی و یک علنی، در معاش سرّی تفاوت بود که مثل مابین زمین و آسمان اما در معاشِ علنی همگی برابر شان داده می شد۔ این منافقت تا دو سال ۱۹۱۹ء جاری بود بعد از تاریخ فوق الذکر که قدرتشان محکم شد و خطرهای داخلی و خارجی هم کم شد و از طرف دیگر تمام وسائل و ثروتِ کشور بزیر تصرفشان آمد فوراً همان تفاوتِ سرّی را بروی کار آورده رسماً اعلان نمودند که سوسیالسم و مساوات هرگز باهم پیش نخواهند رفت۔ چنانچه ستالین بآوازِ بلند اعلان کرد:-

که اشتراکیت را داعی و پیام بر مساوات قرار دادن در حقیقت دشمنی با مارکس ازم است - ملاحظه کنید که کتاب که بنام (STALIN' J' PROBLEM OF LENINISM) مشهور است ص ۵۰۳ طبع مسکو ۱۹۲۵ء - یک مضمون نگار روسی وای یون (WAY UON) در ۱۹۳۷ء که ایام شباب اشتراکیت و وقت طلوع آفتاب آن بود راجع به تفاوت معاش مامورین و زحمت کشان شوروی یک لیست ترتیب داده است که اینجا درج می شود -

عام زحمت کش	از ۴۰۰ تا ۱۱۰	روبل ماهانه
مامورین درمیانه	" ۱۰۰۰ " ۳۰۰	" "
منصب دار بزرگ	۱۰۰۰۰ " ۱۵۰۰	" "
وزراء و اعضای سپریم سویت	۳۰۰۰۰ " ۲۰۰۰۰	" "

در یک مجله روسی (TRUD) نشریه ۲۰ جنوری ۱۹۳۶ء راجع به تفاوت معاش کارگران یک معدن که بتعداد ۱۵۳۵ افراد شمرده شده بودند چنین درج است :-

۱۰۰۰	نفر	ماهانه	۱۲۵ روبل		
۴۰۰	"	"	از ۸۰۰	تا ۵۰۰	روبل
۷۵	"	"	" ۱۰۰۰	۸۰۰	"
۶۰	"	"	" ۳۵۰۰۰	۱۰۰۰	"

این بود مشت نمونه خروار راجع به مساوات اتحاد شوروی در حقوق زحمت کشان -

دور نه می ردیم پسر نوجون و محبوب شوروی در افغانستان

ببرک کارمل را مورد بحث و تمثیل کنندهٔ مساوات حقیقی فرض کنیم آیا
در وزراء و مأمورین و زحمت کشان دولتی خود بهان مساوات را
که ذریعهٔ فریب زحمت کشان قرار داده بودند تمثیل کرده است
ویا می تواند کرد ؟ کلّا و حاشا .

پس معلوم شد که فلسفهٔ مساوات اشتراکی یک فلسفهٔ
اختراعی و فرضی است که در میدان تطبیق هیچ وجود ندارد،
بلکه فقط برای جذب نمودن مردمان ستم دیده و بی سواد همین
فلسفه را اختراع نمودند تا توجه مردم محیط را بزودی بخود جلب
کردن بتوانند لیکن در آخر درد از ورم زیاده تر شد که چقدر
تعداد از عسکر منحوس شوروی و چقدر از ملیشیا و عسکر
طفیلی کارمل به تلف رسیده است و اضعاف مضاعف آن
به تلف نیز خواهد رسید .

هر نظام مشکلات تولید کردهٔ خود را حل میتواند کرد

عقیدهٔ ما راجع به این مشکلات این است که مطالبهٔ حل این مشکلات از یک نظام معین بالکل غیر معقول و نا انصافی است درحالیکه آن مشکلات پیداوار آن نظام نباشد بلکه تولید کردهٔ یک نظام ستمگرانهٔ باشد که وضع و طرزش از اسلام بکل مختلف است، ایجاب عقل و منطق این است که از نظامی که طلب حل مشکلات بشری را می نمایم باید آنرا عملاً تطبیق کرده شود تا معلوم شود که از اجرای آن نظام مشکلات متزاید میشود و یا بکلی محو میگردد و یا اوضاع آن تغییر می پذیرد. بلی در زمینهٔ تطبیق آن نظام مشکلات که بوجود می آید ازان سوال می توان کرد.

دین اسلام هیچ گونه تجزی را نمی پذیرد

اسلام یک نظام اجتماعی مکمل و مربوط است که یک جزء آن با اجزاء دیگرش منسلک است و یک حصهٔ آن مؤید حصهٔ دیگر است. دین اسلام یک نظام حیات است که از نگاه طبعی و تصور حیاتی و احتوای وسائل زندگی دستورش از تمام نظام های شرق و غرب قطعاً متضاد است. و این تضاد بالکل یک تضاد اساسی است. این یک امر مبرم است که معضلات تمدنی عصر حاضر تولید کردهٔ نظام اسلام نیست و نه اسلام را در احداث آن مشکلات دخل است.

درحقیقت این مشکلات نتیجهٔ منطقی یک نظام استعماری است
که بذریعهٔ تمدن بشری فاسدش نظام اسلام را بطور تصادم از بین
برده است، باوجود این ظلم با اسلام این عجیب نیست که درحل
آن مشکلات از نظام اسلام استمداد کرده شود ومکرراً سوال
کرده شود که اسلام این معضلات را چرا حل نمی کند ؟ آیا از
اسلام این استفسار می شود که مشکلات تولیدکردهٔ یک نظام دیگر
راکه خود اسلام را در تولید آن دخل نیست چرا حل نمی کند ؟
راجع به عدم کفایت نظام اسلام سوال لذان کشورها وارد میشود
که در آنجا نظام اسلام اصلاً وجود ندارد طرفه اینکه این سوالات واستفسار
از طرف کسانی می آید که احکام اسلام را هرگز پسند نمی کنند بلکه از تصورش
می لرزند که مبادا یک روز اسلام غالب گردد، در زعم آنها اسلام را با این
کار نیست که زن در دفتر ها مشغول کار شود یا در خانه، مرد و زن با یک دیگر
خلط باشند یا نه، مشکلات تولید کردهٔ سود را چطور حل کرده شود ؟
اشتراکیت صحیح است یا غلط ؟ در یک جامعه که نه غلبهٔ اسلام باشد
ونه یک حکم آن مطاع وقابل عمل باشد در آنجا معضلات که از تطبیق نظام های
غیر اسلامی پیدا می شود آن را با اسلام چه ربط وتعلق است ؟ هرگاه این
جانور صفتان اسلام را از نظام حکومت وقوانین آن دور انداخته اند و
از تمدن وحیثیت بشری واز تقاضای زندگی اسلام را بکلی دور کرده اند پس
راجع به آن مسائل جزیهٔ احکام اسلام را چرا معلوم می کنند ؟

تحقیر و تذلیل اسلام خلاف غیرتِ ایمانی است

این یک عقیدهٔ مبرم و ضروری است که اسلام کلّ تجزی پذیر نیست
بلکه باید مجموعهٔ تسلیم کرده شود و یا که تمام را گذاشته شود. ضابطهٔ حیات
و اساس تمدن را به عقل خود ها سپرده فقط در جزئیات خفیف و حقیر معاملات
غیر مهم می استفتاء از اسلام در حقیقت تذلیل و تحقیر اسلام است
ایمان و غیرت هیچ مسلمان این گونه تحقیر را تحمل نمی شود، پس حل قطعی
آن مشکلاتِ جزئیهٔ تمدنی این است که گفته شود بروید شما اسلام را
به صورت یک نظام عدل من اوّله الی آخره معتاد شوید و تمام زندگی خود را
در قالب آن منطبق بسازید بعداً هر معضل که از طرفِ اسلام پیش آید
حلِ آن را از اسلام و مفکرینِ اسلام طلب نمائید۔

جستجوی حل مشکلات نظام های استعماری از اسلام خلافِ منطق است

سوال از مشکلات که فشردهٔ نظام های استعمارگر است خلافِ منطق
و بر علیه دانشِ انسانی است چون اسلام حل آن مشکلات را تضمین نمیکند
...... که از شکم دیگران بیرون شده باشد. بلی دینِ اسلام جامعهٔ
بشری را یک تعلیم و تربیت خاص القاء می کند و احکام یک شریعت
خاص را بر آن اجراء می نماید۔ اسلام اوضاعِ بشری را بر یک اساسِ محکم
و پایدار استوار می نماید۔ برای اصلاحِ تمدن و اقتصاد و تکمیلِ حیاتِ بشری
فارمولِ مخصوص وضع می کند. قبلاً گفته ایم شما اسلام را کمال اجزا و اقتباش
در نظام حکومتی و عدلیه و مجلسِ پارلمان و دانش آموزی حاکم قرار بدهید
باز ملاحظه کنید که مشکلات حل طلب شما پیش می آید یا نه و بصورتِ پیش آمدن

آیا باقی میماند یا نه ؟

بعد ازین تمهید ضروری اکنون ما به اصل آن جواب متوجه می شویم که روح بحث است اگرچه خردمندان از سطور بالا هم استفادهٔ جواب میتوانند کرد

جواب قاطع

علمبرداران اشتراکیت تصمیم گرفته اند که اشتراکیت را زینهٔ مساوات وعدل اجتماعی نمودار کنند ، اگر فرضاً ما تسلیم کنیم که اشتراکیت ذریعهٔ حل مشکلات می تواند شد مگر صرف نظام اقتصادی کجا وسیلهٔ مساوات وعدالت اجتماعی انسانی می تواند شد زیرا که اشتراکیت یک سستم اقتصادی است وبس ، بقای انسان تنها بوجود مادی مربوط نیست ، نه حوائج بشری فقط معاشی است وبس . ما قبلاً خاطرنشان کرده ایم که اینجا سوال از اصلاح جامعهٔ بشری است که متکفل آن کدام نظام می تواند شد در حالیکه مشکلات انسانی سیاسی واجتماعی وروحانی ومادی همه است ، اگر حدیکی ازینها خلل باقی ماند هزارها اشکال در معرض وجود می آید واگر در اصلاح یکی کوشیده دیگر را صرف نظر کرده شود ازین نیز مشکلات بیشمار بوجود می آید .

نظام اشتراکی از تفاوت اقتصادی منکر است

اشتراکیت بکلی منکر ملکیت شخصی است درحالیکه اسلام نه تنها ملکیت شخصی را برقرار میدارد بلکه باحترام آن توصیه نیز می کند همچنان تفاوت اقتصادی را اشتراکیت هرگز قائل نیست مگر این تفاوت یک امر فطری است مثل اختلاف عقول وتفاوت دیگر امور زندگی ، در رعایت همین تفاوت فطری الله تعالیٰ در قرآن مجید ارشاد میفرماید وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ خداوند ذوالجلال بعضی از شما را بر بعضی دیگر فوقیت داده است در رزق

و روزی۔ و نیز می فرماید نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ ما تقسیم نموده ایم درمیانِ انسانان وسائل معاش شان را در زندگی دنیا و مرتبۂ اقتصادی بعضی را بر بعضی دیگر بلند کرده ایم

دعوای مساوات درمیان انسانان بلکه فرض کردن مساوات نیز در حقیقت انکار است از اوضاع واقعی و از واقعات چشم دید خود، چنانچه در مراتب اعمال انسانی فرق است بعینه به همین طور اکتساب رزق هم درمیان ایشان فرق است۔ اتحاد شوروی که سرچشمه و دانشگاه بزرگ و قصر عالی اشتراکیت است آیا در آنجا تمام زحمت کشان را اجرت مساوی میدهند ویا که تفاوت ارتزاق و فوقیت اقتصادی آنجا نیز ضروری است ؟ آیا تمام افراد اتحاد شوروی دارای مناصب و عهده های بزرگ اند ویا که در افراد ماتحت محسوب می شوند ویا که همه جنرال ها و عسکر های مسلح اند ؟ بلکه یک حقیقت قطعی و امرِ مسلّم است که آنجا تمام افراد برابر نیستند، این ظاهر است که امر قطعی مورد شک و شبه و اختلاف آراء و انکار قرار نمی گیرد۔ نه تنها در اتحاد شوروی بلکه در تمام نقاط کرۂ ارض وضع اقتصادی و زحمت کشی این است که کسی مرتبۂ بلند دارد و کسی مقام تنزل را اشغال می کند۔

تفاوتِ اقتصادی امنیتِ جهان را تضمین می کند

بقای نسل بشری نیز بر همین اختلافِ مراتب مربوط بوده ماورای این حقیقت از عالمِ امکان خارج است، این فرق به تغیرِ زمان ومکان تغیر نمی پذیرد ولی این تفاوت برای غرور و تفاخر نیست بلکه صرف برای تقسیم مسئولیت است که از آن جهان معمور و زندگی بشری استوار می گردد۔ ورنه ضابطۂ تفاوت و فرق مراتب در اسلام این است إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

بیشک معزز ترین شما نزدِ خدا متقی ترین شما ست ۔

از نقطۂ نگاہ اسلام درمقابلہ حقوق تمام افراد جامعۂ بشری برابراند خواہ منصب دار باشد یا زبردست ، بہ فیملی بزرگ تعلق داشتہ باشد یا بہ یک کنبۂ ادنیٰ و عامۃ الناس ۔

احترام جان ومال از نگاہِ اسلام برابر است

اسلام باموال واملاک مردم چنان احترام دارد کہ بجان وآبروی آنہا احترام می کند ۔

رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم روزعرفہ دریک مجمع بزرگ چنین اعلان فرمود

ان دمائکم واموالکم حرام علیکم کحرمۃ یومکم ھذا فی شہرکم ھذا فی بلدکم ھذا ۔	خونِ شما ومالِ شما بہ شما چنان احترام دارد کہ ھمین روز، درھمین ماہ، درھمین شہر بہ شما واجب الاحترام است

ودریک حدیث دیگر چنین اعلان است کہ

کل المسلم علی المسلم حرام دمہ ومالہ وعرضہ	ہر چیز مسلمان بہ مسلمان دیگر قابلِ احترام است یعنی خون ومال وآبروی آن

مزید براینکہ اسلام جان دادن درراہ حفظِ مال را شہادت عظمیٰ قرار دادہ است ۔ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود

من قُتل دون مالہ فھو شھید	کسیکہ درراہ حفظ مالِ خویش کشتہ شد وی شہید است ۔

قوی تر از این چہ دلیل میخواہند کہ اسلام برای سارقین مال سزای شدید یعنی قطع ید مقرر کرد واین آیت تا قیامت وردِ زبانِ مسلمانان ہست

السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا	دستِ مرد وزن دزد را ببرید این سزای کردار ایشان وعذاب است ازطرف

مِّنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ خدا، وخدا زبردست وحکمت دان است

مالِ حرام وبالِ جان است

نیز مال وجایداد که بدعوای کاذب وافتراء حاصل کرده شود حاصل کنندهٔ آنرا مورد قهر وغضب الٰہی قرار داده شده است زیرا که آن مال باعث عذاب دردناک قرار می گیرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از شرکت در نماز جنازهٔ یک شخص مقروض اِبا، ورزیده فرمود که صلّوا علیٰ صاحبکم" نماز جنازهٔ رفیقِ خود را ادا کنید"۔ ازین اقدامِ نبوی احترام ملکیتِ شخصی وخطرناکی مال غیر بخوبی واضح می شود. پس هویدا گردید که اکل مال مردم چقدر امرِ مذموم وناپسندیده است که عقل سلیم هرگز آنرا انکار کردن نمی تواند۔ وقتیکه داعیان سوسیالزم بدست آوری حقوق زحمت کشان راسپرِ خود قرار داده اشکِ عذر وفریب را می ریزند چنین حیله می تراشند که حصول حقوق کارگران بدون از بین بردن ضیودار ممکن نیست آنها را می باید که به عدل وانصاف وصداقتِ اسلام توجه نمایند زیرا که در اسلام رعایت قوانینِ عدل ومساوات است. حق را برمقامِ خود وباطل را برمقامِ خود می نهد۔ مذهب مقدس اسلام هرگز دستور نمی دهد که حق یک گروه را مخفی ساخته گروهِ دیگر را بدونِ دلیل درمقابلهٔ آن ترجیح داده شود۔ فرمانِ الٰهی است که

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا كُوۡنُوۡا قَوّٰمِيۡنَ	اے مسلمانان عدل را قائم دارید گواهی
بِالۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوۡ عَلٰٓى	دهنده باشید صرف برای خدا اگرچه برعلیه
اَنۡفُسِكُمۡ اَوِ الۡوَالِدَيۡنِ وَالۡاَقۡرَبِيۡنَ	خود شما باشد یا برعلیه والدین و
اِنۡ يَّكُنۡ غَنِيًّا اَوۡ فَقِيۡرًا	اقارب شما، اگر قریب شما غنی باشد یا فقیر

فَاللّٰهُ اَوْلٰی بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰی اَنْ تَعْدِلُوْا

پس اللہ تعالیٰ بہر دو مددگار تراست، پس اتباعِ خواہش را کردہ از عدل دست نکشید

درین آیت کریمہ ہدایت است به استمساکِ عدل خواه در برابرِ فاتِ و برضد منافعِ خود باشد یا در مقابلۂ اقارب و خویشان، به رعایتِ اغنیاء باشد یا از غم خواری فقراء۔ طرف داری فقیر و گواہی برعلیہ غنی ازین سبب که فقیر قابلِ رحم است بالکل درست نیست و نه طرف داری غنی ازین جهت درست است که صاحبِ قوت و استطاعت است۔ بلکه خداوند ذوالجلال درین آیۂ کریمہ حکم کرده است بایفای موجبِ عدل و اتباعِ شریعتِ غرّاء۔ حدودِ عدل را ملحوظ داشته برای غنی در مقابلۂ فقیر و برای فقیر در مقابلۂ غنی ادای شهادتِ صادق فرض است۔ این نکته قابلِ بررسی است که فقیر و زحمت کش را صرف از نگاهِ فقر خداوند ذوالجلال اجازت نداده است که برعلیه غنی شهادت دهد۔ پس این چطور میتواند شد که بخاطرِ فقراء و زحمت کشان مالِ ثروت مندان را جبراً گرفته شود، این رویه بکلی برضدِ آن عدل و انصاف است که شریعتِ مقدسه دستور داده است۔ مزید روشنی ازین بدست می آید که نبی کریم صلی اللہ علیه وسلم هرگز مال واملاکِ کسی را ضبط کرده سرکاری نکردند و نه زحمت کشان را با اغنیاء جنگانیده مساواتِ اقتصادی قائم کردند در حالیکه با چندین مشکلاتِ اقتصادی و ضروریاتِ ملّی دچار شدند۔ مجاهدین و محافظین دینِ مقدسِ اسلام با چندین فقر و فاقه در صُفّۂ مسجدِ نبوی مقیم بودند و راجع بارتزاقِ ایشان هیچگونه ذریعه موجود نبود۔ دار و مدار و وسائلِ زندگی نامبردگان صدقات و تبرعاتِ صحابه متموّل بود که از طیبِ خاطر بدون اکراه و اجبار تقدیم می کردند۔

این هم نبود که در آنجا اصحاب ثروت کم بود، بلکه تعداد کثیر ازمی به منقول
و با ثروت بودند که مالشان فقر اصحاب صفه را بخوبی زائل می ساخت
در عرصهٔ ده سال مدینه طیبه یک مثال کوچک هم از نظر نمی گذرد که نبی
صلے اللہ علیہ وسلم مال کسی را ضبط نموده اصحاب صفه را در صف اغنیاء
ایستاده کرده باشند۔ با وجودیکه حالت خستهٔ ایشان یک اقدام سریع را
ایجاب میکرد۔

دیگر برهان قاطع بر عدم جواز اخذ اموال جبرًا اینکه هنگام غزوهٔ تبوک
که در تیاری سامان جیش العسرة نبی صلی اللہ علیہ وسلم مصروف بودند
دولت مندان صحابه را به سهم گرفتن درین کار خیر ترغیب می دادند و
ایشان بطور فرحسب استطاعت مالی خود درین جهاد مقدس
حصه می گرفتند صحابهٔ کرام درین کار نیک هیچگونه کوتاهی یاس وپیش
نه کردند۔ اگر مال و دولت حق سرکار می بود و ملوک آن کسان نمی بود.
که طبق شریعت اسلام کسب کرده بودند نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم
بجای ترغیب و تشویق مال آنها را جبرًا گرفته در مصارف عساکر صرف.
میکردند چون که عسکر در راه خدا جهاد می کرد و ضرورت شدید
نیز بود۔ درین صورت ترغیب و تحریض مردم به خرچ مال بالکل خلاف
منطق و عقل است که امداد از غیر مالک خواسته شود ۔

عمل نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم در مال غنیمت بنی ہوازن چراغ راه ما
است ۔ وقتیکه مال غنیمت بنی ہوازن را تقسیم کرد و مردم حصهٔ خود را
گرفته رفتند قبیله بنی ہوازن مسلمان شده در خدمت نبوی حاضر
شدند۔ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حصه یافتگان مال غنیمت را طلب

کرده فرمودند که این برادرانِ شما تائب شده آمده اند بمن این مناسب
معلوم شد که زندانیهای ایشان را آزاد کنم از شمایان کسی را این
پسند باشد این را اختیار کند و کسی می خواهد که تا بدست آمدن مالِ فیٔ
برحصۂ خود قابض باشد بآن عمل کند - مردم عرض کردند که ما این فیصله را
بخوشی قبول کردیم - آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که باین طرز که شما اختیار
کرده اید معلوم نمی شود که قبول کرده است و که نه کرده است شما بروید
نمائندهٔ شما از فیصلۂ صحیح مرا آگاه کند مردم پس گشته رفتند و نمائنده ها
خود را گرفته حاضر شدند و عرض کردند که ما بخوشی قبول کردیم - بالآخر
واپس کردنِ زندانیان را اجازت دادند - امام المسلمین صلی اللہ علیہ
وسلم را ملاحظه فرمائید که در وصولی اموالیکه مالکانش بطریقۂ جائز
و شرعی بدست آورده بودند محتاج اجازت و رضامندی مالکان شد
ازین که آن مال املاکِ شخصی ایشان گردیده است - اگر دران وقت ضبط
نمودن اجباری یا اشتراکیت را یک ذره گنجائش می بود در وقت ضرورت
ازان کار می گرفتند و راهِ اشتراکیت را نیز بمردم خاطر نشان می کردند
مگر چونکه این طرز استعماری و بخلاف دین سماوی بود ازین پرهیز ورزیدند
پس معلوم شد که اشتراکیت را در اسلام هیچ گنجائش نیست
بلکه برعلیه اشتراکیت نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم ملکیتِ شخصی و حقوق فردی
را برقرار داشته تلقین باحترامِ آن می کنند و بعرض صیانت املاکِ شخصی
در تحش رضامندیِ مالکان بوده اجازت خوش برضای ایشان را میخواهد
در حقیقت این وضع نمودن یک ضابطۂ غیر تغیر پذیر و ابدی است که زورآور
جایدادِ کمزور را غصب نه کند و دولت رعیتِ مظلوم را فرو نبرد یعنی مالِ
کسی بدون رضای آن حلال نیست - اگر نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم محتاج
اجازتِ مالک است پس دیگران را چه مجال است که در مالِ کسی بدونِ اجازت

دست زنند۔

از بیانِ بالا واضح گشت که سوسیالزم را در اسلام هیچ جوازی نیست وآنانکه کمیونزم کراشتراکیت را جزء اسلام قرار می دهند وبنام سوسیالزم اشتراکی یادمی کنند در حیثیتِ احمقان سکونت دارند۔ درحقیقت بیرق حزب الشیطان را برداشته اند که مردم را گمراه بب زنند۔ دعوی مساوات اقتصادی درمیان افرادِ بشر بکلی بغاوت است از نظامِ الٰہی ودینِ سماوی بلی درین شک نیست که حقوق بی شمار مربوط بمال است مثل حقوقِ اقرباء ومساکین ومسافرین وانفاق فی سبیل الله، ولی تماماً در کتب اسلامی مذکور است که از ان تقسیم شرعی مال بخوبی معلوم می شود۔

مساوات در شئونِ اقتصاد

کدام یکی از نظام های حیات جهان امروز این مساوات را تضمین می تواند کرد؟ راجع بر این باید دانست که مفهومِ مساوات در شئونِ اقتصاد هرگز این نیست که تمام افراد بشر در وسائلِ حیات مثل دندان های شانه برابر باشند۔ زیرا چنین مساوات نه در هیچ عصر تطبیق شده است ونه گروه وحزبی در تنفیذِ چنین مساوات تا حال نائل شده است ونه در مستقبل حیات بشری امکان دارد۔ بلکه عقل ومنطق این را هرگز نمی پذیرد چون قوای عاقله وعامله وصلاحیت های مادی ومعنوی شان برابر نیست ونیز اسباب وعلل تولیدِ وسائلِ اقتصاد وضروریاتِ فردی واجتماعی که موجب وسائل ومواد اقتصاد است طبعاً مختلف ومتفاوت است پس چطور امکان دارد که مساوات بعنوان فوق الذکر در جهانِ بشریت تطبیق شود حتی که

نظام های اشتراکی نیز به عجز خود از تطبیق یک مساوات حقیقی اعتراف دارند
چون نظام اشتراکی اگرچه از ملکیتِ فردی مخالف است که مصادرِ تولید
را ملک خاص دولت می پندارد مگر هر فرد را طبق حاجت و موافق عمل و زحمت
آن معاوضه می دهد۔ ظاهر است که به حاجات و ضروریات مردم مساوی
است و نه عمل و زحمتِ شان برابر است، لهذا وظائف و معاش
زحمت کشان و خرچ روزانهٔ رعیت در دولت های اشتراکی یکسان نیست۔

چون از سطورِ فوق الذکر معلوم شد که مساواتِ حقیقی فقط یک مفهومِ خیالی
است و بس که در عالم واقع امکان پذیر نیست لذا بحث نمودن از مساوات
امکانی ضروری است تا که درمیان مساواتِ اسلامی و مساوات ضدِ آن یک
فرق سهل الادراک معلوم شود۔

مساواتِ اقتصادی که اسلام آن را تعلیم می کند و در تاسیس
نمودن آن بااساس عدل و انصاف و با در نظر داشتن تفاوتِ فطری و
فرقِ معاشی درمیان افرادِ بشر در مقابل دیگر نظام های حیاتی اقوام
متمدنِ امروز امتیاز کاملی بلکه افتخار دارد، چون مفهومِ مساوات که اسلام
داعی آن در زمینه با دیگر نظام های جهان است، عبارت است از تولید
اوضاع و ایجادِ شرائط که هر فرد در تحصیل اقتصاد خود آزاد و با اختیار بوده
استعدادِ کامن خود را جسماً باشد یا عقلاً در راه حصولِ مال و متاع بخرج رسانیده
بتواند، و هر فرد را طبق صلاحیت و عملِ آن اجرت و مزدوری فراهم کرده
شود تا که طبق حاجات که دارد توازنِ اقتصادی خود را درست کند۔ نیز تفاوت
طبقاتی از نگاهِ اقتصاد در معرضِ وجود نیاید و از نگاهِ اقتصاد با یکدیگر قریب تر
شوند و تا که دروازهٔ ارتکازِ ثروت بکلی مسدود شود۔ و نیز دست و پای

سرمایه‌داری وارنکاز برید شده سیطره ونفوذش ازجهان برداشته شود وشیح فرد بشری درچنگال مظالم سرمایه‌داری گرفتار نشود

به الفاظ دیگر مساواتِ اسلامی اجازت نمی دهد که دروازهٔ حصولِ رزق برکسی بسته باشد وبکسی دیگر باز باشد، بل مساواتِ اسلامی میخواهد که هرفرد از دولتِ اسلامی طبق استعداد وقوای علمی وعملی خود سهیم باشد واوضاع اکتساب رزق برایش مساعد باشد نه که متاعِ ملت را فقط به چند افراد سپرده دگر افرادِ رعیت را غلام حلقه بگوش آنها قرار داده شود۔

چنین مساوات اگر وجود دارد فقط در نظام معاشی اسلام وجود دارد۔ زیرا نه نظامِ اشتراکی بوجودِ این مساوات قائل است ونه نظامِ اکتنازی، اول الذکر ازین سبب قائل نیست که او ملکیتِ فردی را عدوّ جامعهٔ بشری تصور می کند پس کجا اجازت می دهد که افراد جامعه دارای وسائل وملکیتِ شخصی باشند ویا برای افرادِ ملت شرائط به میان آورده شود که در اکتساب فردی آزاد باشند؟ امّا در نظام اکتنازی چون ثروت بدستِ یک یا دو طبقهٔ خاص میباشد که سرنوشت اقتصادی دگران را آنها تعیین می کنند پس آنها کجا می خواهند که اوضاع مساعدِ هرفرد بشر باشد تاکه بکوششی در اکتسابِ روزی حق خود را به عمل آرد؟ لهٰذا به افتخار کامل می توان گفت که نظامِ اسلام یک نظامِ فطری است که هرکس را درراه حصولِ اقتصاد وبدست آوری وسائلِ معاش نه تنها آزادی داده است بلکه ترغیب وتشویق نیز می دهد اولین مؤسسِ اقتصادِ اسلامی محمد صلی الله علیه وسلم ظروف ومتاع

استعمال شده یک زحمت کش را به فروش میرساند و بعداً تبرش را بدست مبارک خود دسته انداخته حکم می کند که برو یازده روز مسلسل هیزم فروشی کن و بعداً به من اطلاع بده که چه قدر مال کسب کرده؟ اگر کدام زعیم اشتراکی می بود فوراً او را منع می کرد که از جنگل سرکاری و ملّی که حصهٔ همه است تو تصاحق نداری، و اگر رئیس سرمایه داری می بود چنین میگفت که جنگل را فلان و فلان فیودال با جاره گرفته است حق آنها است تو را اجازت نیست که از آن استفاده کنی۔

اساسِ اقتصاد از نگاهِ اسلام

درین بسیط ارض که ملیونها نفوسِ بشر سکونت دارند و هر قوم دارای نژاد و رنگ و لسانِ جدامی باشد در مسائل معاشی و اقتصادی شان تفاوت ندارند۔ حل معضلاتِ اقتصادی اقتضای کامن فطرت بشری است، و تکمیل و اعدادِ آن را خداوند ذوالجلال بذمهٔ خود گرفته است نه که بکدام سازمانِ بشری سپرده باشد۔ چنانچه در قرآنِ مقدس ارشاد است وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللهِ رِزْقُهَا هیچ متحرکی نیست در زمین که روزی و وسائلِ اقتصاد و ذرائعِ حیاتی او بذمهٔ ما نباشد۔

مسئولیتِ حکومتِ اسلامی این است که وسائل و خزائنِ پیدا کردهٔ خدای ذوالجلال را طبق احکاماتِ سماوی بروی کار آورده مشکلاتِ اقتصادی افرادِ دولت را رفع نماید۔ خداوند ذوالجلال در قرآنِ مقدس چهار پایگاهِ اساسی اقتصاد را ذکر می کند :-

۱- وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ (سورهٔ انعام) پیدا کردیم برای شما در زمین وسائل معاش تان را - یعنی تمام روی زمین را منبع ومخزن ذرائع معاش قرار دادیم تا شما در جستجوی آن کوشیده از وسائل اقتصادی آن متمتع شوید

۲- هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ (الملک) الله تعالی زمین را تابع گردانیده است برای شما پس بر وید در اطراف آن و بخورید از رزق مقرر کردهٔ خدا۔

۳- روز که دارای روشنی تام است برای محنت و زحمت و حصول ذرائع اقتصادیست چنانچه ارشاد است وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (النبأ) روز روشن را پیدا کرده ایم برای حصول معاش انسان و حیوان، یعنی همچنانکه شب را لباس وساتر از تمام امور نامناسب و وسیلهٔ آرام گردانیده ایم روز را نیز برای کسب معاش حیوانات روشن ساخته ایم۔

حاصل آنکه زمین و زمان همگی را وسیلهٔ معاش انسان قرار داده شده است

۴- تقسیم معاش که اسباب و اوضاع و شرائط حصول آن را فطرة الله تعالی توزیع نموده است تا که تفاوت و حوائج اقتصادی ذریعهٔ انسجام حیات بشری گردد۔ راجع براین ارشادات نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (الزخرف) "ما تقسیم نموده ایم درمیان انسانان ذرائع کسب معاش شان را در زندگی قریب الزوال" یعنی نظام تقسیم رزق و وسائل معاش برای التئام افراد بشر و دفع نزاع و جدال و مسخر شدن است بر یکدیگر۔

حکمت و فلسفهٔ ارتقاء معاشی عبادت خدای رزاق وانقیاد

احکام وی است چون استعمالِ غلط وسائل معاش واعراض نمودن از ذکر رزاقِ مطلق موجبِ تنگی وسائلِ معاش می گردد چنانچہ ارشاد است

وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِیْ فَاِنَّ لَهٗ مَعِیْشَةً ضَنْکًا (طٰہٰ)

هر کس که اعراض کند از یادِ ما یقیناً زندگی او تنگ خواهد شد

یعنی غفلت از خدا و فرو رفتن در وسائلِ معاش سبب تنگی معاش میگردد .

اگر خطر ترجیح کفر نمی بود تفاوتِ معاشی زیادہ تر می بود

وَلَوْلَآ اَنْ يَّكُوْنَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَنْ يَّكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوْتِهِمْ سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَّمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُوْنَ ۝ وَلِبُيُوْتِهِمْ اَبْوَابًا وَّسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔوْنَ ۝ (الزخرف)

اگر این خطر نمی بود کہ تمام مردم بہ ملتِ کفر رجوع می کردند تفاوتِ معاشی را از حالتِ موجودہ ہم بالا تر می بردیم تا آنکہ سقف تعمیراتِ کفار و زینہ پایہا و دروازہ ہا و تخت وچوکی ہای نشست شان را نیز از طلا و نقرہ می ساختیم ولی باید فہمید کہ این اشیاء اسبابِ عزت ابدی نیست بلکہ صرف برای چند روز است و سامانِ اصیل عزت در آخرت بدست خواہد آمد۔

از آیاتِ بالا دو چیز تخلیص می گردد (۱) تفاوتِ معاشی اساسِ بقای تمدن و اصول احتیاجی بہ یک دیگر است کہ نظام تعمیر کرۂ ارض بہمین مربوط است (۲) ایفای غرض خلقت کہ عبادت خدای ذوالجلال و انقیاد احکام وی است۔ نیز مربوط بہ فرق معاشی است۔

وسائل معاش که رحمتِ خداوندیست توزیعش نیز به اختیارِ اوست

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝ (الزخرف) ۳۲

"ما خود تقسیم کرده ایم درمیانِ مردم وسائل معاش شان را درین زندگانی قریب الزوال، وفوقیت داده ایم بعضی را بربعض در مراتب مالی تا کرمنت دِ یکدیگر شوند، ونظام حیات شان مختل نگردد."

خدای بزرگ وبرتر طبق حکمت بالغهٔ خود در ایجاد وبقای کائنات سیستم را اختیار نمود که هر ذره وهر فرد در ایفای وسائل حیات وبقای خود بدیگر محتاج باشد، واز همکاریهای باهمی رشتهٔ حیاتی ومعاشرتی خود را درمیان خود مستحکم سازند.

این آیت قرآن مقدس بوضاحت تام خاطرنشان میکند که منصب تقسیم معاش را خدای ذوالجلال بکدام سازمانی بشری سپرد نکرده است تا که بوسیله طرح پلان های مختلف مواد ارتزاقی مردم را (که از خون خود بوجود می آرند) تصرف نموده تمام افرادِ کشور را بشکلِ یک سازمان گداگری معرفی نماید، بلکه حل تمام مسائل مربوط بوسائل حیاتی را خدای ذوالجلال خود تضمین کرد، وتقسیم استعداد وقابلیت بشری را که اساس اولین محنت وحصول ذرائع معاش ست خود متکفل شد، استعداد وصلاحیت را بر نهجی اساس گذاری کرد که بعض را دانشمند وطاقتور خلق کرد، وبعض را جاهل وناتوان، تا که به یکدیگر محتاج باشند

ونظام حیات بشری مختل نگردد۔
راجع به نظام بدست آوری مواد حیاتی یک تفاوت فطری درمیان آمد که اگر اجاره داری وظلم فیودالان دربین حائل واقع نشود تمام معضلات اقتصادی به نہج بسیار مرغوب وپسندیده حل خواهد شد وہر فرد رابقدر صلاحیت وزحمتش سہم خواہد رسید، این فلسفهٔ حاجت باہمی را دراصطلاحِ شرع به فوقیت معاشی وتسخیر اقتصادی تعبیر می کنند۔

تفاوتِ معاشی اساس تمدنِ بشری است

اگر تفاوتی معاشی نباشد ارتباط میانِ آمر ومامور، حاکم ومحکوم، بادشاه ورعیت، غنی وفقیر، آقا ونوکر، پدر وفرزند، مادر ودختر هرگز صورت نمی گیرد۔ بلکه متمدن بودنِ انسان که یک وصف جبلی اوست براساس همین تفاوتِ معاشی استوار است۔
بلی غلامانِ اشتراکیت از همه روابطِ بشری دست بردار شده صرف دراستحکام روابط حاکم ومحکوم سعی ورزیدند، وتفاوتِ اقتصادی که اساس تمام مناسباتِ بشری بود فقط برای استمساک تعلقات بین حاکم ومحکوم آن راقائل شدند وحکومتِ وقت رامرکز کلیه حوائج بشری قرار دادند، لهٰذا ملکیتِ فردی راکلی لغو نموده سرمایه ملت رابدستِ یک استعمارگر بزرگ وچپاول گر رسمی دادند که حکومت سوسیالیسم باشد۔

باب دوم

راجع به اقتصاد اسلامی

مرتبهٔ اقتصاد ازنگاهِ اسلام

این سخن از کسی پوشیده نیست که اسلام ضد رهبانیت است ، ومشاغل اقتصادی ومعاشی انسان را مستحسن بلکه واجب قرار می دهد۔ ارتقای معاشی ازنگاهِ اسلام یک امر مرغوب وکسب حلال در مرتبهٔ دوم دیگر فرائض قرار دارد ۔ با این همه این یک حقیقتِ مسلّمه است که پرابلم های اساسی انسان حصول معاش نیست ونه ارتقای معاشی و فوقیتِ اقتصادی هدف حیاتِ بشری است ۔

به هر صاحبِ خرد ودارای بصیرت این حقیقت روشن است که خوب بودنِ چیزی امری است ومحورِ فکر وعمل وهدفِ زندگی بودنش امر دیگر است ۔ درانشای بحث از مسائل اقتصاد مشکلات که بوجود می آید ازنگاه عدم امتیاز است بین دو امر فوق الذکر ۔ لهذا ابانهٔ فرق درمیان هر دو نخستین از همه ضروری است ۔

فرق اساسی درمیان معاشیاتِ اسلامی ومعاشیات مادی همین است که در ثانی الذکر حصول معاش یک مسئله اساسی وارتقای معاشی هدف حیات بشری شناخته شده است ۔ امّا در معاشیاتِ اسلامی معاش و ارتقای معاشی اگرچه از مهمات وضروریات حیاتِ بشری هست لیکن هدف

ومقصود اصیل حیاتِ بشری نیست۔ لهذا اگر یک جا در قرآن کریم تقبیح رغبت موجود است و در جای دیگر راجع به تجارت "وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ" بنظر می آید و راجع با موال لفظ "خیر" استعمال شده است و راجع به سبب بقا بودنش وصف "الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيٰمًا" آمده است واز ماکولات بلفظ "الطَّيِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ" تعبیر شده است و لباس را بعنوان "زِيْنَةَ اللهِ" آورده شده است۔ ومنازل و مسکن را به لفظ "سَكَنْتُمْ" و "اَسْكِنُوْهُنَّ" و "مَسٰكِنَ طَيِّبَةً" و "سَكَنًا" ذکر کرده است۔ مگر در جای دیگر قرآن کریم حیات دنیوی را بلفظ "مَتَاعُ الْغُرُوْرِ" یاد فرموده است بلکه تمام امور بالا را اجمالاً قرآن کریم بلفظ "اَلدُّنْيَا" تعبیر نموده اشاره نموده است به خساست وعدم هدف حیات بشری بودنشان، زیرا مفهوم لغوی لفظ "الدنیا" واسلوب عمومی قرآن کریم برین شهادت می دهد که این امور فوق الذکر مقصد اصیل وهدف اساسی حیات بشری نیست۔ ولی کسانیکه به اسلوب قرآن رسائی ندارند در میانِ این دوگونه تعبیر قرآن مقدس تضاد وتناقض را تخلیق می کنند۔ اگر بنظرِ غائر دیده شود وجه فرق این معلوم می شود که تمام وسائل اقتصادی وامور معاشی از نگاه قرآن مقدس زاد راه است۔ ومنزلِ مقصود ازین پیش تر است۔ آن منزل ومنتهای سفریکه ما در رسیدن بآن این توشه را ضرورت داریم در دنیا اخلاق فاضله تقوی وکرامت است ودر آخرت حصول رضای آلهی وجنت، مسئله بنیادی انسانی وهدف اساسی زندگی وی همین دو چیز است که در تحصیلِ شان باید کوشید۔

چون در بدست آوری این دو هدف عالی از ضرورت همراه دنیا

چاره نداریم لهذا سعی و کوشش در حصول تمام چیزهائیکه مربوط به حیات بشری است یک امر مبرم قرار گرفت و تقبیح دنیا را از بین برد، مگر هرگاه وسائل معاش و مواد اقتصاد را زاد راه پنداشته شود و در رسیدن بمنزل مقصود همکار و معاون ثابت شود قرآن مقدس آنرا گاه بلفظ "فضل الله" تعبیر می نماید و گاه به لفظ "خیر" و "زینة الله" و "سکن" یاد می کند.
واگر وسائل معاش را از مرتبهٔ خود بالا برده هدف و مقصد اصلی حیات انسان قرار داده شود راجع به آن قرآن مقدس چنین تعبیر و اسلوب اختیار کرده است "متاع الغرور" "فتنة" "عدو"

قرآن مقدس در یک جملهٔ بسیار بسیط و مختصر مقصد وسائل معاش را خاطرنشان کرده گفت وَابْتَغِ فِيمَآ آتٰىكَ اللّٰهُ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ ؕ
طلب کن بذریعه وسائل معاش که خدا بتو داده است نجات آخرت را
و امثالِ این آیات قرآن مقدس پُر بسیار است که بر دانشمندانِ علوم اسلامی مخفی نیست، اگر در حل مسائلِ معاشی این دو اصول را در نظر گرفته شود تمام مشکلات معاشیاتِ اسلامی خود بخود حل میشود.

مالک حقیقی ثروت کیست ؟

یک سخن اساسی دیگر این است که طبق تصریحات قرآن مقدس دولت و ثروت به هر شکل و از هر جنسی که باشد پیدا کرده و مملوکِ خداوند جهان است و ملکیت مجازی بطفیل عطای خداوندی است. چنانچه در سورهٔ نور ارشاد است وَاٰتُوْهُمْ مِّنْ مَّالِ اللّٰهِ الَّذِيْٓ اٰتٰىكُمْ بدهید بآنها از آن مالِ خدا که به شما داده است. و در واقع و نفس الامر نسبتِ مال

بطرفِ خداوندجہان میزیبد. زیرا ما انسان غیراز عمل و استعمال اسبابِ ظاہری دیگر چہ میتوانیم کرد؟ ازینجاست کہ در قرآن مقدس از انسان سوال می شود کہ آیا تو مال پیدا کردن می توانی؟ و یہ رویانیدن یک دانہ در زمین قادر ہستی؟ پس از روی چہ دعوای ملکیت می کنی؟ اَفَرَءَیْتُمْ مَّا تَحْرُثُوْنَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَہٗٓ اَمْ نَحْنُ الزّٰرِعُوْنَ (الواقعہ) "آیا غور کردہ اید در تخم کہ در زمین می کارید...... کہ آیا شما آن را رویانیدہ بمرتبۂ زراعت می رسانید و یا کہ ما بمرتبۂ زراعت رسانندۂ آن ایم؟"

و در سورۂ یٰسٓ ارشاد است لِیَاْکُلُوْا مِنْ ثَمَرِہٖ وَمَا عَمِلَتْہُ اَیْدِیْہِمْ اَفَلَا یَشْکُرُوْنَ "تا بخورند از میوۂ آن درخت و از عمل دست خود، پس چرا شکر نمیکنند"

ازین آیت بصراحت مفہوم می گردد کہ غیراز محنت و مشقت کہ نتیجۂ قوای خداداد است ما دیگر چیزی را مالک نیستیم۔ و این قوت ہم یک جنس قیمتی است کہ اللہ رب العالمین بہ ہرکس کم و بیش عطا کردہ است پس چرا شکر خدا را بجا آوردہ طبق مقرراتِ آن دولت را تقسیم نکنیم۔

ملکیتِ شخصی از نگاہِ قرآن مقدس

یکی از اعجازہای قرآن عظیم الشان این است کہ در یک فقرہ ہم ملکیتِ حقیقی انسان را نفی می کند و ہم ملکیتِ شخصی را برای انسان تثبیت می کند چنانچہ ارشاد است، اَوَلَمْ یَرَوْا اَنَّا خَلَقْنَا لَہُمْ مِّمَّا عَمِلَتْ اَیْدِیْنَآ اَنْعَامًا فَہُمْ لَہَا مٰلِکُوْنَ "آیا بہ نگاہِ بصیرت ندیدہ اند کہ چطور بقدرت خود چارپاہا را پیدا کردہ ملکیت آنہا قرار دادہ ایم؟ یعنی حیوانات را ما پیدا کردہ ایم و

وبعرض بقای حیاتِ بشری لطفاً ملکیتِ آنها قرار داده ایم۔

ہرگاہ از آیاتِ بالا ثابت شد کہ تمام ثروت ہای جہان ملکیت او تعالےٰ است و ہم او راحقِ استفادہ و استعمال صرف او عطا کردہ است یقیناً این نیز ثابت می شود کہ حقِ تصرف و طریق تصرف و پابند نمودن بطریقِ مخصوص در استعمال و تقسیم دولت فقط کارِ اوست ۔ تمام سرمایۂ جہان از منقول و غیر منقول نزد انسان بطورِ عاریت مشترک است کہ خودِ مالکِ قانون تقسیم و استعمال را وضع کردہ است ۔ پس در مواضعی کہ مالکِ حقیقی اجازت بہ خرچ دادہ است ما درآنجا صرف کردن می توانیم و از خرچ کردن در مواضعی کہ او اجازت ندادہ است ما عاجز ایم۔ ہمچنان کہ مالکانِ مجازی را دراملاکِ خود حدود و قیودِ مخصوص می باشد کہ زیردستان را اطاعت و انقیادِ آن لازم است ۔ مالکِ حقیقی را نیز شرائط و آدابِ خاص است در انفاقِ بندگان خود۔

درسورۂ قصص لطرف چہار نکات بسیار اہم اشارہ رفتہ است کہ از آن ہدف دولت و ذرائع معاش از نگاہِ اسلام خوب واضح میشود۔

وَابْتَغِ فِيمَآ اٰتٰىكَ اللّٰهُ	طلب کن بذریعۂ مالیکہ خدا بتو دادہ است
الدَّارَ الْاٰخِرَةَ وَلَا تَنْسَ	نجاتِ آخرت را، و فراموش مکن حصۂ
نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَاَحْسِنْ	کارآمدِ خود را از مالِ دنیا۔ و احسان کن
كَمَآ اَحْسَنَ اللّٰهُ اِلَيْكَ	با مردم چنان کہ خدا بتو احسان کردہ است
وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْاَرْضِ	بذریعۂ مال و دولت ، و مجوی لا در غرورِ مال
	خود فساد را در زمین

از آیتِ مبارکہ معلوم شد کہ ہدفِ اصلی از مال کہ خدا بہ بندگانِ خود عطا می کند بدست آوری فلاحِ آخرت است ، و توشہ گرفتن

ازان مال برای آخرت ، و احسان کردن است با مخلوق خدا و دفعِ فساد و قیامِ امنیت است در کرۂ ارض - یک ضابطۂ کلیہ کہ از آیت معلوم شد آنست کہ صرف و انفاقِ دولت دو راہ می داشتہ باشد. یک راہ اصلاح کہ عبارت است از ثوابِ آخرت و توشہ گرفتن برای آن و احسان با مخلوقِ خدا - دوم راہِ فساد کہ ازان مخلوقِ خدا را ضرر عائد شود - ونیز معلوم شد کہ دولت حقیقی انسان آنست کہ در ضرورت دنیا یا آخرتش صرف شود باقی امانت است کہ بعد از موت بورثہ تعلق میگیرد

امتیاز اسلام از سرمایہ داری واشتراکیت

این است یک فرق اساسی درمیانِ اسلام و سرمایہ داری و اشتراکیت کہ نظریۂ ملکیتِ سرمایہ داری و اشتراکیت بر دیوارِ مادیت قائم است و از اسلام بر صلاح و تقوٰی و عدل و انصاف و نجاتِ آخرت -

فرق دیگر درمیانِ اسلام و دو نظریہ مادی این است کہ سرمایہ دار مالک را آزاد مطلق می گذارد تا در ہر راہ کہ دلش خواست مال و دولت را بخرچ برساند - گویا ہدفِ اصلِ سرمایہ دار ایفای شہوات است و نظامِ اشتراکی مالکیتِ کسی را اصلاً قائل نیست بجز از حکومت شیوعی گویا رعیت اشتراکی بمنزلہ حیوانات اند کہ بقدر زحمت برای شان لباس و غذا و مسکن دادہ میشود و بس - بلی افرادیکہ عضو دولتِ اشتراکی باشند آنہا ہر قسم حقوقِ ملکیت حاصل است - اما اسلام نہ انسان را مثل غربی نخنہ گذاشت کہ ہر چہ در خیالش خطور کند در بدست آوری آن دولت را صرف کند و نہ مثل جانوران صحرا از دائرہ کرامت انسانی وی را تنزیل نمودہ حق ملکیتِ آن را سلب می نماید - بلکہ برای انفاق و خرچ سرمایہ دو راہ معلوم را ذکر نمودہ از راہِ فساد منع فرمود و بانفاق راہِ صلاح و احسان حکم اصدار نمود - یک پیغمبر جلیل القدر شعیب علیہ السلام ہرگاہ سرمایہ داران قوم

خود را از آزادی انفاق منع کرده حکم بانفاق مشروع کرد آنان به چه طور انکار کردند؟

اَصَلٰوتُكَ تَاْمُرُكَ اَنْ نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ اٰبَآؤُنَا اَوْ اَنْ نَّفْعَلَ فِيْٓ اَمْوَالِنَا مَا نَشٰٓؤُا (الاعراف)

اے شعیب (علیه السلام) آیا نماز ترا باعث می شود که حکم می کنی ما را به ترک معبودان پدرکان و حکم می کنی ما را که ترک کنیم آزادی خود را در مال مان بطور یکه می خواهیم؟

چون قوم شعیب علیه السلام خود را مالک حقیقی دولت می شمردند لهذا "فِيْٓ اَمْوَالِنَا" گفتند و از خیال ملکیت حقیقی "نَفْعَلُ مَا نَشٰٓؤُا" را افتخاراً ذکر کردند قرآن مقدس در یک موضع "مِنْ مَّالِ اللّٰهِ" تعبیر نموده زعم و خیال اکتنازیت را سلب کرد و بلفظ "اَلَّذِيْٓ اٰتٰىكُمْ" ریشهٔ اشتراکیت را از بیخ کند. خط امتیاز در میان این سه نظریهٔ مروجه چنین می توان کشید

سرمایه داری ــــــ ملکیت شخصی و آزادی مطلق در انفاق

اشتراکیت ــــــ سلب ملکیت فردی و حقوق شخصی قطعاً

اسلام ــــــ ملکیت شخصی و منع از انفاق در راه فساد و حکم بانفاق در راه اصلاح و نفع مخلوق

هدف اساسی تقسیم ثروت از نگاه اسلام

اگر سیستم وضع کردهٔ اسلام را در موضوع تقسیم ثروت بنظر غائر مطالعه نمائیم هدف اساسی تقسیم ثروت از قرآن عظیم الشان سه چیز معلوم میشود (۱) تاسیس یک اقتصاد عادلانه (۲) ایصال حق به مستحق آن (۳) قطع ریشهٔ ارتکاز دولت.

- <u>تاسیس اقتصاد عادلانه</u> | نخستین هدف و مرام دین اسلام از تقسیم ثروت تولید و قیام یک نظام اقتصادی است که همکنار فطرت و ممکن العمل به هر فرد بشر باشد و هر کس بتواند که استعداد مستور و لیاقت کامن خود را بروی کار آورده

بدون ظلم و استبداد داخلی وخارجی حسب تقاضاوت وجدان خود از وسائل معاش فائده برداری کند و هرگونه خدمت و زحمت که باعث ارتقای حیات شخصی واجتماعی آن باشد انجام بتواند داد و این هدف هرگز بدست نخواهد آمد تا آنکه روابط مستاجر و اجیر یعنی مالک و زحمت کش و تولید متاع وارده و صادره طبق اصول فطری اسلام نباشد۔ در قرآن عظیم الشان راجع به همین نکته ارشاد است :

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ	ما خود تقسیم کرده ایم درمیان مردم وسائل
مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا	معاش شان را درین زندگی چند روزه
وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ	و فوقیت داده ایم بعضی را بر بعضی دیگر
دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم	در مراتب مالی واقتصادی تا منقاد یکدیگر
بَعْضًا سُخْرِيًّا ۝ (الزخرف)	شوند و نظام زندگی شان مختل نشود۔

خداوند ذوالجلال کسی را مال زیاده داد و به کسی دیگر فقط قوت تولید وحصول مال تا که بذریعهٔ تبادله ثروت وقوت ارتباط باهمی برقرار ماند و حاجت جانبین سبب بقای صلح گردیده بشریت را از جنگهای طبقاتی محفوظ دارد خدای بزرگ و برتر طبق حکمت بالغهٔ خود در ایجاد و بقای کائنات سیستم را اختیار نمود که هر ذره و هر فرد در حصول وسائل حیات و بقای خود بدیگر محتاج باشد و از همکاری های باهمی رشتهٔ حیاتی واقتصادی خود ها را در میدان تمدن مستحکم سازند۔

این آیت قرآن کریم بوضاحت کامل خاطرنشان می کند که خدای ذوالجلال منصب تقسیم وسائل معاش را به کدام سازمان بشری سپرد نکرده است تا بوسیلهٔ طرح پلان های مختلف مواد ارتزاق مردم را

(که از خونِ خود بوجود می آرند) تصرف نموده افراد بشریت را بشکل یک سازمان گداگری معرفی نماید

۲۔ ایصالِ حق به مستحقِ آن

دوم هدف اسلام از تقسیم ثروت ایصالِ حق است به مستحق آن لیکن از همه بیشتر مستحق را باید بشناسیم که مستحق و سهم دار ثروت و دولت اصلاً کیست؟ در اقتصادیات مادی و غیر اسلامی فقط عوامل و اعضای تولید دولت را مستحق ثروت شمرده میشود و بس یعنی صرف نمودن و استفاده از دولت و ثروت حق کسانی است که در تولید و ایجادِ دولت سهم داشته باشند مثلاً کرایهٔ تعمیر شرکت ها و مغازه ها، اجرتِ زحمت کشان که در آنجا کار می کنند محصول حکومت یا سازمن که دولت و ثروت را می فظر می کند یک حصهٔ مقرر بنام سودِ سرمایه که فقط مالک را مستحق آن پنداشته می شود و بس. گویا در اقتصادیاتِ مادی غیر از عوامل و اسباب پیدائش دولت دیگر کسی را حق دار شمرده نمی شود و نه کسی دیگر حقِ استفاده دارد۔ ریشهٔ این ظلم این است که طبق اصول مادیات و اقتصادیات مادی مالک حقیقی ثروت و دولت فقط خود سرمایه دار است و بس۔ خواه آن فرد باشد یا جماعت، حکومت باشد یا ملت۔

امّا در اقتصادیاتِ اسلام چون که مالکِ حقیقی ثروت و دولت پروردگارِ عالم جلّ جلاله است چون خلق و تولید کردن اسباب ثروت هم بقدرتِ اوست لذا مستحق و سهیم ثروت و دولت از نگاه دین مقدس اسلام کسانی اند که خداوند تبارک و تعالیٰ آنها را مستحق و سهیم دولت قرار داده است۔ ما می بینیم که در قرآن مقدس علاوه از تولید کننده گانِ دولت دیگر افرادِ غیر متعلقه را نیز سهیم و شریک دولت قرار داده شده

است۔ آن افراد عبارت است از فقراء و مساکین و تنگ دستان و تہیدستان و افرادیکہ قوت یا وسائلِ عمل و کار ندارند۔ لذا تولید کنندگان و مالکان اولی دولت را در قرآن مقدس حکم شد فِیْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ لِّلسَّآئِلِ وَالْمَحْرُوْمِ (الخ) یعنی تنہا خود را مستحق دولت نہ پندارید بلکہ تنگ دستان راکہ بہ سوال مجبور می شوند نیز حق است دران دولت، پس باید کہ حقِ آنہارا نیز بہ آنان برسانید۔ گویا بلفظِ "حق" اشارہ نمود کہ این از طرف اغنیاء و مالکانِ ظاہری کدام احسان و فضلی نیست بلکہ حق خودِ آنہا است کہ خالق شان متعین کردہ است۔ اگر بغور دیدہ شود اللہ تعالیٰ دولت مخلوق خود را دو تقسیم کردہ است یک حصہ برای مالکان و تولید کنندگانِ ظاہری، و یک حصہ برای مفلسان و ناتوانان۔ فرق فقط ہمین است کہ بہ عوض زحمت و محنت سہم تولیدگران را زیادہ مقرر کرد و از بیکاران و ناتوانان راکم۔ برای اینکہ تولیدگران نہ گویند کہ خداوند ذوالجلال حق و محنتِ ما را بدیگران داد، برای آنہا چرا حق مقرر کرد؟ اللہ تعالیٰ فرمود وَاٰتُوْا حَقَّهٗ یَوْمَ حَصَادِهٖ (النحل) یعنی ادا کنید حقِ خدا را روزِ درو کردنِ زرع۔ اینجا خدای متعال وضاحت کرد کہ در اصل حق خود من است کہ یک حصہ کثیر آن را بہ شما ارزانی نمودہ ام و یک حصہ کم آن را بہ ناتوانان و بندگان محتاج خود۔

خلاصۂ فرق خلاصۂ فرق این شد کہ مصرف و مستحق تقسیم دولت در اقتصاد مادی فقط یک عدۂ کوچک است کہ عبارت از تولیدگرانِ سرمایہ باشد۔ امّا در اسلام مصرف توزیع دولت و ثروت ہر آن فردیست کہ بوسائلِ معاشی و حیاتی احتیاج داشتہ باشد اگرچہ در عمل و تولید سرمایہ او را بکلی

دخل نباشد. بالفاظِ دیگر دیوار اقتصادیاتِ مادی بر اساس عمل و محنت قائم است و بس، و قصر اقتصادیاتِ اسلامی بر اساس حاجات و ضروریات حیاتِ بشری استوار است. آنانکه دین مقدس اسلام را به تنگ نظری مطعون می سازند باید بادلِ صاف توجه خود را مبذول نموده ملاحظه کنند که سرچشمهٔ تنگ نظری از کجا بروز می کند؟

۳- **قطع ریشهٔ ارتکاز دولت** سوم هدف اسلام از تقسیم ثروت قطع ریشهٔ ارتکاز و ذخیرهٔ دولت است که اسلام راجع بحصولِ این هدف زیاده تصمیم قاطع گرفته است، تاکه وسائل حیاتی و ذرائع معاش مردم منجمد شده در اجاره داری یک فرد یا چند افراد خاص نموده باشد، و تفاوتِ مصنوعی که در بین فقیر و غنی تولید شده است بقدرِ امکان از بین برداشته شود، برای ازالهٔ همین تفاوتِ غیر فطری و ختم نمودن اجاره داری ظالمانه منابع اوّلی و وسائل قدرتی اقتصاد را خداوند ذوالجلال مملوکِ کسی قرار نداد بلکه تمام افراد بشر را بطور مساوی در آن سهیم قرارداد. منابع اوّلی اقتصاد عبارت است از معادنِ جامد و غیر جامد جنگلات، اراضی افتادهٔ غیر مملوکه، علف های خودرو، آب های دریا و چشمه های عمومی، شکار بحری و برّی، مالِ غنیمت.

امور متذکرهٔ بالا که بنام "منابع اوّلی اقتصاد" یاد کردیم اساس اقتصادیاتِ اسلام است زیراکه تمام شعبه های اقتصاد مربوط به همین اشیا است. اسلام اجازت نداد که کدام فرد یا جماعت این وسائل را قابض شده ملکیت شخصی خود تصور کند، بلکه هر فرد را حق داد که حاجات و ضروریات بشری خود را ازین موادِ خام بقدرِ سعی و عملِ خود

رفع نماید - چنانچه راجع به این هدف قرآن عظیم الشان بعد از ذکر مستحقین یک منبع اولی اقتصاد که مال غنیمت است می فرماید

كَيْلَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ (الحشر)

این تقسیم برای این است که مال و ثروت تنها دست بدست و دائر میان اغنیاء نباشد - بل وسائل که مربوط به اختیار و عمل بشری است و بدون کسب و عمل استفاده از آن ممکن نیست آن را حسب تفاوت فطری قوای تولیدگران تقسیم نموده راجع به آن فرمود که

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

درین زندگی قریب الزوال ما خود وسائل کسب معاش را تقسیم نموده ایم که هر کس طبق صلاحیت خود محنت می کند -

موازنه اسلام با دیگر نظامهای زندگی راجع به تقسیم دولت

لیکن قبل ازین که راجع به نظام اسلام حرف بزنیم شناختن دیگر نظام ها راجع به تقسیم دولت اشد ضروری است چون هر چیز از تقابل ضد آن خوب تر واضح می شود -

نظام سرمایه داری و تقسیم دولت در نظام سرمایه داری مستحق تقسیم و صرف دولت فقط آنان را قرار داده می شود که در پیدایش و تولید دولت سهم گرفته باشند - در اصطلاح معاشیات امروز چنین افراد بنام "تولیدگران پیداوار" یاد می شوند -

چهار رکن اساسی اقتصادیات مادی

۱ - سرمایه : که عبارت است از آن اشیای که خود استعمال نمی شود بلکه

برای ترقی وازدیاد آمدنی استعمال می شود یعنی اگرچه خود سرمایه در مرحلهٔ اول نتیجهٔ محنت است لیکن زیادتی وترقی آن نتیجهٔ خود سرمایه است ۔

۲ - محنت و زحمت : یعنی عملِ انسانی ۔

۳ - زمین : که آن عبارت است از تمام وسائل که بدون کسب ومحنت سابقهٔ انسانی مورد استفاده وذریعهٔ کمائی قرار نمی گیرد علاوه از زمین تمام اشیای که از قدرت وعملِ انسانی بالاتر باشد درین شامل است، به عبارتِ دیگر زمین ومربوطاتِ آن که استفاده ازان بعضِ بشر موقوف اساس سوم اقتصادِ مادی است ۔

۴ - مالک یامستاجر که عوامل سه گانهٔ بالا را به روی کار آورده صاحب نفع یا نقصان می گردد ۔ درنظام سرمایه داری چقدر پیداوار وسرمایه که ازین چهار ارکان بوجود می آید پس به خود همین چهار به این طور تقسیم میشود که یک حصه مخصوص می شود بنام سود سرمایه، حصهٔ دوم بنام اجرت زحمت وزحمت کشان داده می شود ۔ حصهٔ سوم بنام کرایهٔ زمین یعنی معاوضه واشرکت وزمین های زراعتی تخصیص می شود ۔ چهارم حصه بنام فائده برای مستاجر ومالک ، باقی میماند فرق درین سود واین فائده اینست که سود حق سرمایه شمرده میشود واین رنگ حق خود مالک ورنه هردو به صاحب سرمایه مربوط است ۔

تقسیم دولت واشتراکیت

چون درنظام اشتراکی زمین وسرمایه ملکیت شخصی کس نمی باشد بلکه ملکیت ملی بشمار میرود لهذا درآنجا راجع به سود سرمایه یا فائدهٔ مالک سوال پیدا نمی شود زیرا مالک شخص واحد نیست بلکه تمام اعضای حکومت

کمیونست است ـ پس از ارکانِ اربعہ صرف محنت وزحمت باقی
می ماند کہ ثروت فقط بہ زحمت کش بقدرِ قوت لا یموت توزیع می شود
گویا در نظامِ اشتراکی مستحقِ دولت فقط دو گروہ است یکی زحمت کش
دوم خود حکومتِ اشتراکی ـ کسانیکہ زحمت نمی کشند ویا قوتِ زحمت کشی
ندارند در نظامِ اشتراکی هیچ استحقاق ندارند نیز املاکِ غیر منقولہ رعیت
هم کرایہ واجرتِ ندارد ـ

تقسیمِ دولت از نگاهِ اسلام

سیستمِ توزیعِ ثروت در اسلام از نظامِ تقسیمِ سرمایہ داری و
اشتراکیت بکلی مختلف است، چون مستحقِ دولت در اسلام دو قسم است
یکی آن کہ در عملِ پیداوار وتولیدِ سرمایہ سہیم می باشد یعنی بالذات یا
بالواسطہ در اعضای تولید گرثروت بشمار میرود این اولین مستحقِ
دولت است، نظامِ سرمایہ داری این قسم را علی وجہ الکمال ونظامِ
اشتراکی بشکلِ زحمت کش اعتراف دارد ـ قسمِ دوم مستحقِ دولت آنان اند
کہ در تولید وایجادِ دولت بہ هیچ گونہ سہیم ودخیل نمی باشند،
لیکن باز هم بر تولیدگران لازم است کہ یک حصۂ محدود دولت را بہ آن
افراد برسانند

اولین مستحقِ دولت

قبلاً ذکر شد کہ اولین مستحقِ دولت آنان اند کہ در تولیدِ دولت
شریک باشند لیکن عوامل واعضای تولیدِ دولت در اسلام

بجای چهار دسته است : (۱) سرمایه - یعنی آن ذرائع معاش که بدون اتلاف وخرچ ازان استفاده کرده نه شود مثل روپیهٔ نقد واشیای خورد ونوش (۲) زمین - یعنی آن وسائل که ذات آنها برقرار میباشد لیکن از حاصلِ آن کار گرفته می شود مثل زمین ، باغ ، تعمیرات ماشین وغیره (۳) زحمتِ انسانی - خواه جسمانی باشد یا عقلی و ادراکی که تاسیسِ سازمان ها وطرح پیلان درین شامل است .

پیدادارِ عواملِ سه گانه اولاً بخودِ شان توزیع می شود باین طور که یک حصه بشکلِ ربح نه که سود در سرمایه شامل کرده می شود ویک حصه به مصارفِ زمین وجای مخصوص کرده می شود ویک حصه بطورِ اجرت برای زحمت کش داده میشود - فرق درمیانِ ربح وسود همین است که سود در هر صورت گرفته می شود وربح موقوف است به نما وزیادتی منافع سرمایه -

امتیازِ اسلام از اشتراکیت وکپتلزیت

نظامِ تقسیمِ دولت از نگاهِ اسلام از نظامِ اشتراکی وسرمایه داری بکلی مختلف است ، چون اشتراکیت از ملکیتِ فردی سخت خلاف است لهذا حق دار دولت فقط دو جماعت است (۱) حکومتِ کمیونست که خود را مالکِ حقیقی می شمارد (۲) زحمت کشان که در تولید وتضاعفِ ثروت می کوشند ، حکومتِ اشتراکی برای زحمت کش هان قدر قائل است که نه از گرسنگی وضعف در کار خلل واقع شود ونه از غنا دستی بر علیه حکومت قیام کرده بتواند باصطلاح قوت لایموت -

امّا اسلام سرمایه ودولت را دو قسم نشان داد یکی آنکه ملکیت

هیچ فرد یا گروه یا سازمان نباشد بلکه بشکل وقف عام هر فرد بشری حق تمتع و استفاده را از آن داشته باشد از قبیل مواد سوخت و ذرائع تولید آتش، آب، خاک، باد روشنی آفتاب و مهتاب و ستارگان جنگلات عمومی معادن جامد و غیر جامد، زمین های خارهٔ لامالک، صید بر و بحر۔ امور متذکره اشیای اند که هیچ کس حق ندارد که آنها را ملکیت شخصی خود قرار بدهد۔ چون مالک حقیقی ثروت که الله تعالیٰ است این اشیاء را به بندگان خود علی السویه وقف نموده است تصرف حکومت های اسلامی فقط برای دفع نزاع است نه برای منع از استفادهٔ عمومی۔ دوم آنکه ملکیت خودی را که یک امر فطری است در آن دخل باشد چون بدون بقای ملکیت شخصی نظام تمدن بشری مختل می شود این قسم که ملکیت فردی زوال پذیر عبارت است از وسائل که مربوط است با ختیار و سعی بشری و از نگاه تفاوت در مساعی بشری تفاوت اقتصادی در امور تولید کردهٔ بشر نیز ضروری است۔ راجع به همین قرآن مقدس می فرماید نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا

مالک را از سرمایه و زحمت جدا تصور نمی توان کرد

امتیاز بزرگ سیستم تقسیم ثروت در اسلام این است که فرق را درمیان مالک و سرمایه ختم نموده است یعنی برای مالک یک سهم و برای سرمایه او سهم دیگر قائل نیست. پس نتیجهٔ منطقی اش این بیرون می شود که مصرف تقسیم دولت سه چیز قرار گرفت : (۱) رنج و فائده (۲) اجرت زحمت کشان (۳) کرایهٔ شرکت ها و مغازه ها و زمین۔ مصرف چهارم که سود باشد و آن را سهم سرمایه شمرده می شود اسلام آن را بکلی ختم نمود۔ در نظام سرمایه داری که مالک را ضرور بالضرور مستحق رنج قرار داده شده است دلیل شان این است که مالک بذریعهٔ مقید ساختن سرمایهٔ خود همراه امید فائده خطر نقصان را نیز بدوش گرفته است لذا می باید که برای او یک سهم قاطع را قائل باشیم که آن رنج است۔ بلی دیگر وسائل سه گانهٔ سرمایه سهم مخصوص می داشته باشد که خطر نقصان را تدارک می تواند کرد مثلاً برای زمین کرایهٔ خاص و برای زحمت اجرت مخصوص و برای سرمایه سود مقرر داده میشود

از نقطهٔ اسلام حاجت نیست که خطر مهبود را بدوش مالک انداخته شود بلکه خود سرمایه صلاحیت دارد که خطر نفع و نقصان را به آن مربوط کرده شود۔ لذا کسیکه سرمایه دار هست از نگاه احتمال نقصان آجر نیز گفته می شود که سرمایهٔ خود را با امید اجرت و خطر نقصان به مصرف رسانیده است ...... دین اسلام برای ارتقای سرمایه سه صورت وضع کرده است

(۱) **تجارت انفرادی** کسانیکه سرمایهٔ خود را به تنهائی شامل کاروبار و تجارت می کنند آمدنی آن را اگرچه عرفاً و قانوناً فقط رنج گفته می شود لیکن در اصطلاح اقتصادیات آن را مرکب از دو چیز تصور کرده میشود رنج به لحاظ خود سرمایه و اجرت بلحاظ محنت و زحمت مالک۔

۲- شراکت صورت دوم آنکه چند افراد بطور شراکت سرمایهٔ خود را در چیزی و یا در عملی مقید کنند و در اجرات کار و نفع و نقصان نیز همه شریک باشند، این شراکت را در اصطلاح فقهاء شرکت العقود گفته می شود۔ درین صورت نیز طبق اصطلاح اقتصادیات تمام شرکاء از لحاظ شراکت سرمایه مستحق ربح می باشند واز لحاظ زحمت ومحنت مستحق اجرت نیز هستند۔ دین مقدس اسلام این صورت را نیز جائز ومشروع قرار داده است حتی که قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم این طریقهٔ تجارت رائج بود وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت آنرا برقرار ماند۔ بعد از عصر نبوی نیز بر جوازش اجماع منعقد شد۔
(مبسوط سرخسی ج۱۱ ص۱۵۱)

۳- مضاربت صورت سوم این است که سرمایه از کسی باشد وعمل وکار از کسی دیگر ودر نفع ونقصان هر دو جانب شریک باشند۔ این را در اصطلاح شرع مضاربت می گویند۔ درین صورت طبق اصطلاح اقتصادیات حصهٔ صاحب سرمایه "رب المال" را ربح گفته می شود وحصهٔ مضارب را اجرت۔ بلے در صورت نقصان وخساره همچنانکه سرمایهٔ رب المال رایگان ضائع می شود زحمت ومحنت مضارب عمل کننده نیز ضائع می شود۔ این طریق تجارت را نیز اسلام اجازت داده است۔ حتی که خود نبی کریم صلی الله علیه وسلم قبل از عقد نکاح با حضرت خدیجه رضی الله عنها بشکل مضاربه مال آن را بغرض تجارت بشام بردند۔ بعد از عصر نبوی نیز علمای امت اجماع نمودند بر جوازش۔ (زرقانی شرح المواهب ج ۱ ص۱۹۹، مبسوط سرخسی ج۲۲ ص۱۸)

۴- عقود ربوی یا معاملهٔ سود صورت چهارم مشغول نمودن سرمایه بغرض استفاده وحصول ربح معاملهٔ سود است که از آغاز تمدن تا امروز در جهان رائج است با وجودیکه تمام ادیان سماوی سود را حرام قرار

داده است ۔ عقد سود آن است که یک شخص سرمایه را بطور قرض بدهد تا که شخص دگر محنت کند اگر نفع شد هردو سهیم می باشند واگر نقصان شد آن را فقط محنت کش متحمل شود و نفع را به مالک بهر صورت ادا کند۔
دین مبین اسلام این طریق چهارم تجارت و اضافهٔ سرمایه را بکلی حرام قطعی قرار داد۔ چنانچه ارشاد است :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

ای مسلمانان از خدا بترسید و ترک کنید باقی ماندهٔ مبلغ سودی را اگر "واقع" ایمان دارید بعد از این حکم" اگر چنین نه کردید پس آگاه باشید که با شما جنگیده می شود از طرف خدا و رسول

یعنی بندگان خدا حکم خدا و رسول را بهر صورت تطبیق و اجرا می نمایند اگرچه منجر به حرب شود و راجع بطریقهٔ توبه و ترک سود ارشاد است ۔

فَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ

" پس اگر شما تائب شدید از معاملاتِ سود و ترک کردید آنرا، طریقهٔ ترک این است که سود را بگذارید و فقط رأس المال و اصل سرمایهٔ خود را پس بگیرید و بس، نه شما ظلم کنید به مردم به گرفتن سود و نه به شما ظلم کرده می شود به کم کردن سرمایه تان ۔

از اسلوب این دو آیت مبارک "مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا" "فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ" بوضاحتِ کامل معلوم میشود که اگر یک مقدارِ بسیار کم از سود باقی ماند باز هم خدای متعال را پسند نیست، مفهوم ترک کردنِ سود این است که صاحبِ سرمایه فقط رأس المالِ خود را حق دارد که طلب کند نه که زیاده از آن، از این ارشادِ قرآنی معلوم شد که هر گونه سود بکلی حرامِ مطلق و ممنوع است ۔

خلاصهٔ کلام این که از آغاز تمدن بشری و تضاعف ثروت تا امروز چهار طریقه ...... ایجاد شده است برای ترقی دادن و تنمیهٔ سرمایه، یکی تجارت انفرادی، دوم شرکت یا اشتراکت، سوم مضاربه، چهارم عقود ربوی یا معاملهٔ سود. نظام اشتراکی فقط به یک طریق آن قائل است و بس که عقود ربوی باشد چون تجارت انفرادی و شراکت و مضاربه موقوف هستند به ملکیت شخصی که آن خلاف اصول اشتراکیت است. نظام سرمایه داری اگرچه به هر چهار طریق قائل است لیکن طریق سود از همه مقبول و محفوظ تر است، لهذا نظام سود در دولت های غرب زیاده رائج است. اما نظام اسلام تعامل سودی و عقود ربوی را به هیچ صورت نمی پذیرد که محنت یک زحمت کش رایگان برود و سرمایهٔ صاحب مال روبه تزاید باشد بلکه دین مقدس اسلام می خواهد که نه زحمت کسی ضائع شود و نه مال کسی، و اگر نقصان صورت گرفت باید آن را تقسیم کرده شود در میان زحمت و سرمایه که هر دو در همه حال مساوی باشند. لذا دین اسلام هر آن معامله و عقد را نیز ممنوع قرار داده است که در آن اشتباه سود باشد یعنی در جائیکه خطر ضیاع محنت و امکان زیادتی ناجائز دولت بوده باشد اسلام آن را هرگز اجازت نمی دهد. چون دین اسلام سلامتی و امنیت جان و مال، آبرو و عزت، زحمت و محنت پیروان خود را تضمین می کند، پس راجع به تقسیم و انتقال ثروت اصول وضع کرد که حاوی و دارای تمام حقوق بشری باشد.

فرق درمیان سود و کرایه

از بحث گذشته معلوم شد که ربح سرمایه و اُجرت زحمت و محنت حلال است و سود حرام، امر چهارم که کرایهٔ اراضی و تعمیرات و امثال آنها باشد اسلام این را جائز قرار داده است.

لیکن اینجا یک سوال پیدا می شود که اسلام عجیب است فائدهٔ معین سرمایه را

خواه یومیه باشد یا هفته وار یا ماهانه و یا سالانه ناجائز می گوید. اما کرایه اراضی و دیگر غیر منقولات و منقولات را جائز، حال آنکه کرایه نیز یک مقدار معین است که بصورت نفع حاصل کرده میشود پس چرا فائدهٔ معین سرمایه حرام شد و کرایهٔ معین اراضی و دیگر چیزها حلال؟

قبل از جواب بطور تمهید باید دانست که وسائل اقتصاد و یا ذرائع معاش دو قسم می باشند (۱) آنکه بدون فنا و تبدیل ذات آن استفاده ازان ممکن است مثل زمین و دیگر اشیای منقوله و غیر منقوله که استفاده ازینها در عین بقای ذواتشان ممکن بلکه واقع است. از اشیای فوق الذکر بدون کدام زحمت فوائدی شمار می توان گرفت و به سبب استعمال در قیمتشان فرق نیز می آید لذا استفاده از منافع اینها که آن را اجرت گفته می شود بالکل معقول و طبق اصول شرع است و این اجرت را در دین اسلام کرایه نیز می گویند.

(۲) دوم آنکه استفاده ازان بدون تبدیلی و فنای ذات آن ممکن نیست مثل روپیه نقد و غله جات و میوه ها چون در قسم ثانی الذکر تا آنکه ذات این اشیاء فنا یا تبدیل نشود در عین بقاء وجودشان استفاده ناممکن است. مقروض تا آنکه ثمن قرض را عوض یا تبدیل نکند ازان به هیچ صورت فائده برداری کردن نمیتواند و نیز به سبب استعمال قرض خواه قیمت یا مقدار آن نقد کم نمی شود، چون این قسم دوم بذات خود بدون فنا و تبدیلی مورد استفاده نیست لهذا وضع سود و نفع در برابر آن بدون فنا و تبدیلی بکلی غیر معقول و خلاف اصول شرع است.

خلاصهٔ جواب این شد که چیزیکه بالفعل قابل استفاده نیست اخذ نفع در مقابل آن نیز جائز نیست، و چیزیکه بالفعل مورد استفاده قرار دارد وضع نفع در مقابل آن جائز و مباح است.

این بحث بسیار طویل است که تقسیم غیر عادلانه ثروت فقط نتیجه سود و عقود ربوی است اگر نظام سود را ختم کرده شود تقسیم دولت خود بخود بصورت عدل و انصاف ظاهر می شود

هٰذا۔ و ما علینا الا البلاغ.

باب سوم
راجع بترقی

غرض اینکه درین زمانهٔ معکوس و عصرِ مقلوب ما که مردم جهانِ امروز عینکِ ماده پرستی را بچشم کرده هر چیز را از نگاه منافع مادی مطالعه می کنند و حق درخشان را از ظلمت های مادی فرق نمی توانند کرد نزدیک است که کرامت بشری خود را نیز سلب نمایند چون آمال های غیر انسانی را هدفِ خود با قرار داده اند. عنقریب است که شیوهٔ درندگی را هم بخود جذب کنند لهذا لوازم حیاتِ بشری را مثل ضروریاتِ زندگی دیگر حیوانات پنداشته از مقام انسانیت نزول کرده اند و خود را در صفِ دیگر حیوانات وحشی لایعقل شامل نموده اند. در نتیجه قضایای معضل و حل طلب بشریت را از نگاه حیوانی مطالعه می کنند. مرام عالیشان همین است که مدار شرافتِ انسانی را باساس خواهشات سه گانه لباس، طعام، مسکن استوار می دانند. پس اشرف ترین فرد بشر آنست که وسائل شهوات ثلاثهٔ آن میسر باشد قطع نظر از یکه دارای اوصاف انسانی باشد یا نه.

بعبارتِ دیگر چنین باید گفت که سعی و زحمت در راه بدست آوردن

اہداف مادی ز علو مرتبۂ بشری نمایندگی می کند۔

بر اساس سطور فوق الذکر منورین وروشن فکران امروز کہ وحی سماوی را تاریک وتعلیمات مادی شرق و غرب را درخشان تصوّر می کنند خیال دارند کہ تعطّل وجمود ارتقای ملکی وملی، ذلت وحقارت داخلی وخارجی مان با تفرقہ بازی وگروہ بندی مسلمانان عالم نتیجۂ پس ماندگی وعدم کفایت تعلیمات دین اسلام است، یعنی دین مقدس اسلام سراسر مانع از ترقی است۔ از ھمین است کہ در تمام جہان کشورہای اسلامی دچار مشکلات و اختناق ہای داخلی وخارجی اند، پس دین اسلام قانونگذاری بطوری نکردہ است کہ یک ریاست یا کشور متمدن را طبق اصول وضع کردۂ آن اساس گذاری کردہ شود۔ لذا ما مجبوریم کہ در ارتقا و پیش برد کشور خود از خود قانون وضع کنیم ویا از دستورہای وضع کردۂ شرق وغرب استفادہ نمائیم لیکن ہمین سر سفیدہای دقیانوسی کہ معبد مسلمانان را خانۂ خود می شمارند واز نشیب وفراز حیات بشری بکلی صفر اند، در راہ کوشش وترقی مان حائل واقع میشوند و مردم بی سواد قدامت پسند را بر علیہ مایان تحریک میدھند۔ در نقاط کہ این گروہ وجود ندارند مردم آن محیط بہ اوج ترقی عروج کردہ اند واز ھرگونہ اسباب آرام وآسایش محظوظ اند۔

اکنون ما میخواہیم کہ درین رسالۂ کوچک در اطراف این گفتار بحث نمائیم تا بدانیم کہ اسباب اصیل ترقی چیست ومانع آن کیست؟ نخستین از ہمہ ابراز فرق درمیان سہ چیز ضروریست تاکہ در مباحث آیندۂ

اخلاق پیش نیاید -

۱ اسباب ارتقا، ۲ طریق استعمال آن، ۳ هدف اصلی ترقی

اسباب ارتقا

به برهان استقرا می توان گفت که کل وسائل ترقی اجمالاً ۳ است ۱ عرفانی ۲ اقتصادی ۳ نظامی و عسکری -

موضوعات سه گانه اگرچه ظاهراً بسیار خفیف و مختصر معلوم میشود اما بعد از نظر عمیق چنان محسوس می شود که برای احاطهٔ هر یک مستقلاً چند جلد کتاب درکار است، چون حرب های خونین امروز که جهان بشریت را به بحر خون تبدیل نموده است و مقابله کشورهای متمدن شرق و غرب در تولید سلاح مهلک و سلاحهای اتمی از مستکبرین برای از بین بردن مستضعفین جهان مارکیت ها را اشغال کرده اند، نیز ترقی مصنوعات جدید و عدم کفایت وسائل اقتصاد جهان امروز به سکان بسیط ارض و جستجوی یک نظام اقتصادی که دافع تمام حوائج بشریت باشد یا تفصیلات علوم مادی که تمام جهان را فرا گرفته است و ایجاد حرفت ها و صنعت های که ظاهراً انسان را بسیار مقام بالا بخشیده است یک دائرة المعارف طویل را درکار دارد - لیکن باز هم طبق "مالا یدرک کله لا یترک کله" یک قدری اجمالاً بحث میکنیم.

ارتقای عرفانی علم و عرفان در اصطلاح جدید عبارت است از روشن فکر و باسواد بودن هر فرد ملت خواه مرد باشد یا زن، جوان باشد یا پیر، مربوط به قریه جات باشد یا به شهرها - چون وجود و بقای یک کشور مستقل و نیز ارتقای یک دولت متمدن و دفاع انسان

بدون شناسای سلاح جدید و ترویج سائنس و تیکنالوژی ممکن نیست حیرت انگیزی وسائل حمل و نقل و ارتباط دول جهان موجوده در شعبهای مختلف زندگی تماشا زادهٔ علم و عرفان است .

بر مطالعه کنندگان تاریخ جدید پوشیده نیست که کشورهای بزرگ و متمدن عالم که تخم جدال و نفاق را می کارند تا که طبق "شر خیزد که خیر ما دران باشد" مصنوعات شرکت های حربی و سلاح قدیم شان بفروش برسد، این اقوام متمدن که مشار الیه جهان امروز گردیده اند و کشورهای مترقی آنها ما دیده کف افسوس می مالند که کاشکی مایان را نیز همین ارتقای علمی و عرفانی و سبقت سائنس و تیکنالوژی حاصل می بود. زیرا تمام ارتقا و عروج مادی شان عکس العمل علم و عرفان است . اگر از نگاه روحانی و انسانیت با دیگر افراد بشر مقایسه شوند و معیار اخلاق و شرافت را در نظر گرفته شود از چهار پایان هم پست تر معلوم می شوند. بلی چراغ علم و هنر با در نقاط مظلم کشور خود روشن ضرور کرده اند. اما از نگاهِ اجتماعیت و حیات مخلوط اگر دیده شوند از حیواناتِ جنگل هم بدتر معلوم میشوند. تهذیب و ثقافت غیر انسانی خود را بلباس وسائل مادی مستور ساخته اند فقط حسن ارتقای مادی شان پردهٔ قبح تهذیب و ثقافت گردیده است. بلی آن علم و ادب ظاهری و ترقی مادی در حیات مردمی شان یک عکس العمل خوب نشان داده است که تا یک اندازه از درشتی و سخت کلامی و دشنام طرازی و طعن و جذبهٔ انتقام و غیبت خودداری می کنند. بخلاف مردم دیهات و بی سواد که کلی از علم ظاهری و باطنی و روحانی و مادی بی ده اند لذا در زندگی انفرادی و اجتماعی شان آثار شرافت و اخلاق بسیار

کم یافته می شود ـ مردم کوهسار که اکثر به بی تهذیبی مشهور اند سبب همین است ـ درخود قرآن عظیم الشان راجع به جهالت و بداخلاقی مردمان دیهات وکوهسار ارشاد است :

اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّنِفَاقًا	مردم بادیه و دیهات در کفر و منافقت
وَّ اَجْدَرُ اَلَّا یَعْلَمُوْا حُدُوْدَ	خود بسیار سخت اند و لایق این اند
مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ .	که حدود احکام خداوندی ماندانند ـ

مزید برین که اصول حفظان صحت واستنباط ادویهٔ مرکبه و مفرده، واصول موضوعهٔ فن تعمیرات وقواعد و ضوابط زراعت و تجارت و وسائل تجدید صنعت و حرفت ، قوانین ارتقای اقتصاد و فارمول استخراج معادن استنباط دقائق کیمیا و اسرار کامنهٔ بیالوژی و غوامض لطیفهٔ فیزیک همگی عکس العمل علم و عرفان است ـ

ارتقای اقتصادی

مسئلهٔ اقتصاد و تمدن بشری که خطهٔ ارضی را آماجگاه جنگ های مهلک و هدف بم های اتوم و موشک های بین البراعظمی قرار داده است نهایت امر مهم است ، زیرا بقای انفرادی واجتماعی حیات شخصی و سیاسی ، نیز سازمان های ملی و آیدیالوژی تماماً مربوط به ارتقای اقتصاد و انکشاف وسائل نوین آنست ـ کرهٔ ارض که در بلاک شرقی و غربی یا چپ و راست توزیع شده آن نتیجه و عکس العمل شوم همین تفاوت اقتصادی است چون این ارتقا پیداوار و تولید کردهٔ کثرت و تجدید وسائل اقتصادی است لذا بدون بدست آوردن وسائل معاش دعوای ارتقا لغو است بعد از تجربه و تجزیه تمام وسائل اقتصاد را از دو قسم خارج نمی یابیم (۱) کسبی و (۲) قدرتی ـ مراد

ما از قدرتی آن وسائل است که صنع وعمل بشر را در تولید آن دخل نباشد بلکه فقط در استعمال آن صنع وکارگری بشری درکار باشد مثل مواد معدنی مائع وجامد۔ امریکا که در جهان امروز یک کشور بسیار متمدن وترقی یافته بشمار میرود از عدم یک معدن مائع که نفت باشد به کشورهای عرب احتیاج کامل دارد ومی خواهد که اسرائیل را سگ شکاری خود ساخته ذخائر نفتی عرب وخلیج را غصب کند۔ معدنیات جامد عبارت است از دیگر فلزات قیمتی مثل طلا ونقره، زمرد، لاجورد، الماس، فیروزج، اقسام مختلف آهن وامثال اینها از دیگر جواهرات معدنی۔ نیز سنگ زغال، گاز، چونه، سمنت که از جمله معدنیات جامد است حیات بشری بدون اینها یک روز هم پیش رفتنش مشکل است وسائل کسبی که صنع وعمل انسان را در آن دخل میباشد عبارت است از زراعت، تجارت، تربیه مواشی، تعمیر شرکت ها وتولید مصنوعات مربوط به اکل وشرب وصلح وجنگ، وآلات وظروف استعمال که از مواد خام ساخته می شوند از جمله وسائل معاش یک مرتبه اساسی دارند۔ ایجاد برق و تولید وسائل حمل ونقل وذرائع مواصلات که تمام نقاط جهان را بمنزله افراد یک کشور باهم مربوط ساخته است بدون صنع وزحمت انسانی هرگز بدست نمی آید۔

قبل از تولید وسائل سائنس وتیکنالوژی مردم گمان میکردند که گرمی وروشنی آفتاب وآب وهوا صرف برای نشو ونما وبقای حیوانات ونباتات قدرتی است، لیکن فلسفه وسائنس جدید ثابت کرد که ایجادات عجیب وغریب امروز تماماً از دولت آب است که از آن برق تولید میشود۔

بلکه در بسیار از کشورهای متمدن اروپا و افریقا شرکت های تجاری
و تجاری و کارخانه های شیشه سازی و کمپنی های سلاح سازی تماماً از
اثر آن برق است که از شعاع آفتاب تولید کرده می شود.

این بود مشت نمونهٔ خروار راجع به وسائل اقتصادی جهان امروز.

ارتقای نظامی و حربی

درین شک نیست که وجود و بقای یک
کشور بدون فوج و قوای نظامی از دائرهٔ
امکان خارج است. در جهان مترقی امروز که شوروی و امریکای سرنوشت
اقوام پس مانده و کشورهای عالم را بدست گرفته اند مستضعفین جهان بدون
دست بوسی و قدم بوسی این دو کشور بزرگ زندگی خود را دیچار خطرات
تصور می کنند، آخر این بالادستی از نگاه چیست؟ راجع به امریکا می توان
گفت که فوقیت مادی شان به این مرتبه آنها را رسانیده است لیکن
شوروی که وسائل ارتزاقی و موادی اقتصاد خود را از کشورهای غرب بدست می آورد
اگر در مقابل امریکا مقاومت میکند فقط از اثر ارتقای نظامی است،
عائدات ریاستهای مسلمانان را نود درصد در ضروریات نظامی صرف
می کنند، اگر ریاست های مقبوضه آزاد شود باز معلوم خواهد شد که مرکز قوای
شوروی کجا است؟ پس معلوم شد که در دنیای ترقی یافتهٔ امروز رمز
هر کشور قوای نظامی آنست، اگرچه تشکیل و ترقی نظامی بدون وسائل
مادی ناممکن است لیکن تنها وجود وسائل مادی کافی نیست تا آنکه
بصیرت و تدبیر رئیس دولت وسائل مادی را بروی کار نیارد. ما می بینیم
که ریاست های نفتی یکی از وسائل مادی مالامال اند اما قوای نظامی شان
به صفر مترادف است.

نتیجه

هر صاحب شعور و ادراک از بیان فوق الذکر بخوبی نتیجه گیری می کند که تصرف اسباب ترقی ونشو و نما، وطریق استعمال آن بدست کیست ؛ و برای که صرف می شود ؟ و باعث جمود و عدم تزاید آن کسالت و نالایقی کیست ؟ بالفاظ صریح که هر کس کنه آن را درک کردن تواند این است که پسماندگی مسلمانان امروز و بدنامی و فقر و فاقه و دراز کردن دست سوال بطرف کشورهای متمدن، و محرومیت از قدرتهای نظامی که تضمین دفاع و تحفظ کشورهاشان را تواند کرد از دست حکومت های نااهل و چوکی نشینان ستمگر پرور است که متاع ملت را کم از کم در عرصهٔ ۱۲ سال تحصیل نموده‌اند خرج می کنند ولی صلاحیتی ندارند که یک سوزن را از خود ایجاد کنند زعمای اسلامی و قائدین دین اسلام اگرچه راجع بارتقای سیاسی و پیشبرد تکنالوژی هیچ کار نمایان انجام نداده اند، مگر متاع ملت را هم ضایع نکرده اند بلکه در تحصیل دین اسلام و علوم متعلقه آن که ارتقای عالم مربوط به آنست اموال ذاتی و موروثی و کسبی خود را صرف نموده در ظل قناعت و صبر تحصیلات خود را بکمال میرسانند۔

آیا این حقیقت است که اسلام مانع ارتقای بشری است ؟

این نسبت به علمای اسلام که از ترقی منع می کنند بالکل افتراست زیرا اگر دیگران ترقی را از نگاه عقل ضروری می شمارند علمای اسلام فرضیت ترقی را از قرآن ثابت می کنند چنانچه ارشاد خداوندی است ؛

وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ (البقرہ)

ہر قوم را یک جہت و قبلہ مخصوص است کہ بطرف آن متوجہ شدہ خدا را می پرستند لذا علاوہ از مسابقت توجہ بطرف قبلہ در دیگر کارہای نیک نیز از یک دیگر مسابقت کنید۔ پس معلوم شد کہ اساس اسلام یعنی قرآن شریف ما را حکم می کند بہ سبقت نمودن در تمام کارہای خیر کہ شامل ہمہ مسائل ملی و ملکی، انفرادی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، داخلی و خارجی، تہذیبی و اخلاقی باشد چونکہ لفظ "استبقوا" امر است و امر مطلق باتفاق اصولیین مفید وجوب است لہذا سعی نمودن در ترقی فرض قرار گرفت کہ منکر آن کافر و تارک آن گنہگار شمردہ می شود۔

ازین معلوم شد کہ نسبت منع ترقی بطرف علماء اسلام بالکل الزام محض است زیرا از یک فرض اسلامی زعمای دین اسلام چہ طور منع می کنند؟

ترقی اصل آن است کہ اسلام پیش کردہ است

از بیانیہ بالا دانستہ شد کہ ترقی حقیقی و نمایندگی راہ مستقیم منحصر است در ارتقای اسلامی، فقط فرق درہمین است کہ دیگران اتباع شرق و غرب را ارتقاء می پندارند و علمای اسلام راہ نمائی میکنند بہ حصول ترقی اسلامی با اتباع کتاب و سنت کہ درخت ترقی در اصل ازین دو سرچشمہ می روید۔ معلوم شد کہ علماء در حقیقت از ترقی مانع نیستند بلکہ از تقلید و کاسہ لیسی اقوام غیر مسلم منع می کنند زیرا مسلمانان در ہر شعبہ زندگی از خود اصول و قواعد بی مثالی دارند کہ مورد رشک دیگران قرار میگیرد

تقلید اقوام اجنبی یکلّی تنزل است

ما دعویٰ نداریم که فارمول های تدابیر اقوام اروپا یا دیگر ملل جهان در اصلاحِ معاش و ارتقای ملکی بالکل بی فائده است، بلی این دعویٰ را ضرور می کنیم که آن ضوابط ارتقاء در حق مسلمانان لغو است که ازان هیچ فائدهٔ حاصل کردن نه می توانند. زیرا در راهِ استفادهٔ مسلمانان ازان تدابیر ملل جهان مانعی موجود است که آن گناه و نافرمانی خدای متعال باشد. این گونه مانع در اقوام غیر مسلم وجود ندارد، چون کفار اولاً به ایمان مکلّف اند و بعداً بدیگر فروعات، در مقابلهٔ کفر عذاب خواهند دید که بیان بلکه تصورش ناممکن است، در مقابلهٔ سزای بالکفر دیگر معاصی کالعدم شمرده می شوند که ازان حاجتِ پرسش هم نمی ماند، زیرا عذاب بوجه اکمل در مقابلهٔ کفر بایشان میرسد، پس حاجت دیگر سزا نمی ماند الحمدلله که مسلمانان از عذاب بالکفر نجات داده شده اند، بلی از مسلمانان صرف از اعمال پرسیده می شود. واگر عذاب هم می بینند بسبب نقص اعمال است۔
پس اگر در معاش و حل مشکلات معاشی خود طریق غیر اسلامی اختیار می کنند مورد عذاب خواهند گردید، تا سزای آن جرم را در دنیا چشیده از عذاب آخرت محفوظ مانند۔

دوم اینکه راهِ ترقی هر قوم جداست چنانچه بر اهل غرب ضابطهٔ ارتقای مشرق بیکار است و بر اهل شرق افکار غربی، ازین سبب است که تصادم اقتصادی شرق و غرب همواره جاریست حتی که جهان را بدو حصه منقسم ساخته اند۔ پس مفید بودن یک طرز ترقی نتیجهٔ منطقی طریقهٔ دیگر آن نمی تواند شد

درحالیکه هردو متضاد باشند. نمی بینی که تجارت برای دهقانان کلی موجب نقصان است. اگر تسلیم کنیم که ضوابط واصول ارتقای جهت غیر مسلامی ها نیز مفید است، لیکن ازین سبب که موجب انکار و معصیت احکام پروردگار می گردد واختیار کردن آن را اسلام هرگز اجازت نمی دهد. بلکه شرط ارتقای مسلمانان اتقیاء احکام الهی است که فرمود وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝

بطور مثال ملاحظه کنید که در شراب وسود و قمار اگرچه نفع است مگر باوجود آن فرمود که "قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ"

"بگو که، اگرچه در شراب وسود نفع اندک هست برای مردمان لیکن گناه و ضرر شان از نفعشان چقدر زائد است که "اکبر" فرمود، پس درفی مدة که انجامش غضب خدا باشد چه خیر است؟

ترقی جویان عصر حاضر عجیب اند که اصول وضع می کنند طبق خواهشات شان و بازمی خواهند که علماء را با خود متفق ساخته آن را لباس شریعت بپوشانند فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۝

" هلاکت است آنان را که نظریه ورأی خود را می نویسند باز برای محکم ساختن آن منسوب می کنند بطرف خدا که این بعینه همان فرمودهٔ خداست غرض ازین تلبیس شان بدست آوری مطالب این دنیای حقیر است که در کنارهٔ فنا ایستاده است.

درصورت کذائی چیزی را که ما خیر می پنداریم کجا خیر است بلکه ذریعهٔ قهر الهی است - لهذا معلوم شد که موجب ترقی پنداشتن فارمولهای شرقی و

غرب بالکل غلط وبی معنی بلکہ انحراف از اصول ومقدسات اسلام است

اقسام ترقی

ترقی را اقسام مختلف است : (۱) ترقی در کارہای نیک و (۲)
ترقی در کارہای بد - دین اسلام قسم اول ترقی را می پذیرد ، ولی قسم دوم
را بکلی تقبیح وسلب مینماید ورنہ یک رہزن ہم میتواند گفت کہ مرا از راہ زنی
چرا مانع می شوید ؟ من میخواہم کہ ترقی بکنم - بلکہ ہر فریب باز ، دزد ، جیب تراش
کفن کش ، رشوت خور ، سود خور ، قمار باز و بدمعاش را حق حاصل است کہ
بگوید من در فنِ خود ترقی می خواہم ، مرا منع نباید کرد ورنہ مرا سزا باید داد - زیرا
ترقی یک امرِ مستحسن است شما چرا منع می کنید ؟ لہٰذا ترقی در امورِ نیک
ہدفِ اصیل وقابلِ حصول است کہ سعی در حصولِ آن قابلِ تقدیر است - اما ترقی
در قبیحِ عقلی یا شرعی چیزیست ناپسندیدہ کہ پرہیز از آن ضروری است -
اکنون ما می خواہیم ترقی ما کہ مصلحین جدید خواہان اند وحسنِ او را ثابت
می کنند با ترقی کہ علماء قائل اند موازنہ کنیم - درین شک نیست کہ ترقی از
راہ منطق یک امر ضروری واز راہِ شرع فرض است ، مگر ذرائع مخترعہ برای
حصولِ آن حسنِ ترقی را سلب نمودہ از مرتبہ جواز شرعی برآوردہ
است - واین در حقیقت ترقی نیست بلکہ تنزل است ، مگر از گل شدن
چراغِ فہم وادراک ما آنرا ترقی فہمیدہ دیگران را بطرفِ آن دعوت میدہیم .

ترقی مسلمانانِ پیشین وترقی عصرِ جدید

تخم ترقی جدید حرص وکوشش است در ایفای شہوات کہ شریعتِ مطہرہ

ریشهٔ آن را کنده است. شاگردان درسگاهِ نبوی که آئینهٔ حیات و
اخلاقِ نبوی بودند چنین ترقی را که بنیادش بر حرص استوار باشد هرگز تصور
نکردند و نه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین ترقی را تعلیم فرمودند زیرا لب لباب و
فشردهٔ تعلیماتِ انبیاء کرام علیهم السلام تطهیر نفوس بشری است از
بخل و حرص و حسد و شح و نفاق و بغض و کینه، پس کجا ممکن بود که به حرص
ترغیب میدادند و نه یک نمونهٔ این ترقی جارحانه در سیرتِ آنحضرت صلی الله
علیه وسلم یافته میشود، بلکه تمام زاویه‌های ترقیِ آنها به انوارِ شرع منور بود و هدف
اصیل آنها ترقی دین بود که از آن ترقیِ دنیا خود بخود می آمد، چنانچه در عصر مسعود آنها
دنیای مسلمانان چنان ترقی کرد که تا قیامت چنین عزت و شان و شوکت را
نخواهند دید. باوجود که هدف عالی شان تنفیذ و ترقی دین بود، چنانچه خود باری تعالیٰ
ارشاد میفرماید، "اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ
وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ"

صحبت یافتگانِ پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنان اند که اگر ایشان را در زمین
قوت و سلطنت بدهیم نماز را قائم میکنند و زکوة را ادا می کنند که
اول رکن اساسی عبادات بدنی است و دوم رکن اساسی عبادات مالی"
و امر می کنند به نیکی و منع می کنند از بدی، یعنی برای ترقی دین که در حقیقت
مستلزم ترقی دنیا نیز است قانوناً و سیاستاً شعبه‌های تشکیل می دهند که
برای اشاعتِ نیکی ها و منع ساختن افراد ملت را از بد اخلاقی ها مصروف
عمل باشند تا بندگانِ خدا از علاج روحانی نیز وقتاً فوقتاً مستفید شوند. این
است آن ترقی حقیقی که بعد از حصولِ وی تمام شکوک و شبهات مربوط
با آن از اذهان زائل می گردد

وسائل ترقی

آن ترقی که مطلوب همگی است وسائل و ذرائع آن سه است، (۱) مال (۲) جاه (۳) قدرت و حکومت. اگر شخصی یا قومی دارای مال و متاع باشد که حیات اقتصادی آن قدری خوب باشد او را ترقی یافته گفته می شود. نیز اگر پایهٔ عزت و مرتبهٔ کسی را که رو به عروج دیده شود آن را ترقی یافته یا ترقی پسند مینامند. اگرچه عزت هم در چوکات مال و کمال یا جاه و منصب منحصر است، و همچنان کسی که فائز به یک عهده و منصب بسی دیده می شود حکم به ترقی یافته بودن آن می کنند، چنانچه اگر یک قوم و یا حزب که در بعد از مساعیهای مسلسل و ایثار جانی و مالی حکومت مستقل قائم کنند و از زیر تسلط مستعمران جهان نجات یابند آنها را ترقی پذیر یا ترقی یافته گفته می شود.

امروز کشورهای جهان را از نقطهٔ اقتصاد و معاشیات بر سه حصه تقسیم کرده اند (۱) کشورهای ترقی یافته مثل امریکا، برطانیه، فرانسه، شوروی و دیگر ممالک هم قرین اینها (۲) کشورهای ترقی پذیر که هنوز در میدان ترقی قدم نهاده اند مثل ترکیه، پاکستان، هندوستان، سری لنکا، یونان، چیکوسلواکیا یاگوسلویا، کوریا، بلغاریا وغیره دولت های که در برهای اعظم مختلف واقع اند...... (۳) کشورهای پسمانده که در هر شعبهٔ زندگی محتاج همکاری خارج اند و همیشه دست سؤال را برداشته بطرف آقایان خود متضرع می باشند مثل کشورهای که در سمت شمال یا شرق وجود دارند، این بیچاره گان تا حال به پای خود ایستاده نه شده اند بلکه به کمک

ودستگیری دیگران منتظر اند. رعیت اینها از حقیرترین افراد بشری به شمار میرود
که از نگاه ثقافت و ادب، واز راه سیاست و تمدن واز راه
صنعت و حرفت در زاویهٔ نسیان گذاشته شده اند، بلکه بمثل غوکی
اند که در قعر چاه آب بوده از فراخی وهوای تازه وآب های رنگارنگ بیرون
خبردار نباشد. این جهل وبی خبری نتیجهٔ ظلم فرمان روایان ظالم ورهبران
خونخوار است که برای بقا وادامهٔ قدرت خودها افراد ملت را جاهل
وبی سواد گذاشته اند تا که یک روز از فرائض سربراه کشور وحقوق رعیت
خبردار شده احتجاج ومظاهره نموده کرسی اقتدارش را چپه نگردانند.
این است سیاست کشورهای پسمانده ورؤسا وفرمان روایان آنها.

امروز وسائل معاش وترقی دیگر اقوام را دیده دهان مسلمانان پر از آب
می شود ودر دل افسوس می کنند که ما ازین وسائل ارتقاء چرا محروم ایم؟
مگر فکر نمی کنند که سعادت وپیروزی کامل درهمین است که مسلمان از آخرت
غافل نباشد، ودنیا چه قدر کم باشد هنوز بهتر است، زیرا در صورت تمول
وثروت مندی شب وروز در فکر مال دنیا غافل شده از حصول زادِ
آخرت ورضای خداوندی محروم می مانیم چنانچه ارشادِ ربانی است:
"وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهٖ لَبَغَوْا فِی الْاَرْضِ"
اگر می کشاد الله تعالیٰ دروازهٔ رزق را به تمام بندگان خود
(یعنی مسلمانان) هرآئینه درزمین بغاوت وسرکشی اختیار میکردند"
که این منافی ایمان واسلام است. اگر شما درین خوش فهمی باشید که ما
اکنون فقیر وبحصول رزق مشغولیم ودرحال کثرتِ اموال فراغت حاصل
کرده خوب درراه خدا خرچ ها می کنیم وهروقت به عبادتِ آن مصروف

می باشیم این گمان شما صحیح نیست زیرا اللہ تعالیٰ بحال شما خوب تر می داند.
ممکن است کہ در وقت حصول مال این ارادہ شما برقرار نماند بلکہ محبت
مال شما را بدرجۂ بخل و عصیان برساند چنانچہ اکثر و بیشتر دیدہ شدہ
است پس بہتر آن است کہ بہ تقسیم و فیصلہ الٰہی قانع باید شد۔

صحابۂ کرامؓ از ہمہ مخلص تر بودند

در اخلاص و حسنِ نیت از صحابۂ کرام کہ سبقت کردن میتواند ؟ مگر
با وجود آن در حدیث شریف وارد است کہ یک روز نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم
بطور امتحان پرسیدند کہ شما چہ خواهید کرد بعد از من کہ کشورہا بہ شما
فتح شود و غنائم بی شمار بدست آید و سامانِ معاش شما بکثرت فراہم
شود ؟ صحابہ کرام عرض کردند کہ اے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
دران وقت از زحمتِ کسب معاش فارغ شدہ بکمال درجہ در عبادت
پروردگار مشغول می شویم و در راہ او خرچ می کنیم۔ نبی اکرم صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند کہ نے چنین حالت شما برای تان خوب است کہ امروز هستید۔
اگر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غنا و ثروت را برای صحابہ پسند نکرد با وجودیکہ
آنان بجۂ غنا ہم در عبادت آخر درجۂ کمال رسیدند و در محبت دنیا فرو رفتند
لہذا مسلمانان را باید کہ از دیدن احوالِ دیگران آب دہان شان نریزد۔
أُولَٰئِكَ عُجِّلَتْ لَهُمْ طَيِّبَاتُهُمْ فِي حَيَاتِهِمُ الدُّنْيَا ۔ اینہا آن
کافران اند کہ حصۂ ایشان در دنیا دادہ شدہ است و در آخرت اینہا
را عذاب دردناک خواہد بود۔

حیات اصل و جاوید مسلمانان را در جنت میسر خواہد شد۔ اما در دنیا

این قدر کافیست که بقدر ضرورت طعام، مسکن ولباس داشته باشد
در عصر آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه کرام ؓ را اینقدر هم حاصل نبود۔ زندگی‌ها
درمقابلِ آنها زندگی شاهی است ۔

ارشادِ نبوی صلی الله علیه وسلم است که من اصلح معافیٰ فی جسدہٖ
آمناً فی سربه، عندہ قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذافیرھا
یعنی کسیکه صبح برخواست درحالتِ صحت جسمانی و دلش جمع باشد وقوتِ
یک روزه را داشته باشد گویا که تمام دنیا اورا میسر شد۔

این حکمتِ الله تبارک وتعالیٰ است که بعضے را غریب پیدا کرده است
آن غربا را معلوم نیست که اگر غنی باشند چه خواهند کرد۔ این چنین اشخاص
را خداوند قدوس ارادهٔ خیر عطای کند که همین نیتِ خیر ذریعهٔ رفع درجات
آنهای گردد وهمین برایشان کافی است ۔ الله تبارک وتعالے ارشاد
میفرماید قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ
سخنِ نیک وعفو کردن بهتر است از صدقه که پس ازان ایذا رسانی
باشد بذریعهٔ یاد کردنِ احسان خود، یا نفع گرفتن ازان کس ۔ الله تعالےٰ
مستغنی وبی نیاز است که به صدقهٔ کسی محتاج باشد وحلیم وباتحمل است
که بمجرد جرم عتاب نمی کند بلکه برای توبه نیز فرصت فراهم می کند۔
خلاصه آنکه کسیکه مال ندارد از سخنهای نیک وعفو ودرگذر هم
ثواب حاصل کردن می تواند۔

دفع یک اشتباه

شاید کسی اشتباه کند که درقرآن کریم وارد است که وَإِنَّهُ لِحُبِّ

اَلْخَيْرِ لَشَدِيْدٌ" (واقع کہ انسان محبتِ مال بسیار سخت است)
كُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرَا اِلْوَصِيَّةُ
(برشما لازم کردہ شدہ است وصیت وقتیکہ قریب شود بر یکی از شما موت
ومال نیز داشتہ باشد) درین دو آیۃ فوق الذکر مال را خیر گفتہ شدہ
است، لہذا ترقی مالی نیز ترقی در خیر ترقی در نیکی است۔ پس درآیۃ
فاستبقوا الخیرات حکم بہ ترقی مالی است و بس۔ جواب این است کہ مراد
بہ "الخیرات" درآیۃ کریمہ مطلق نیکی است بہ ہر نوع کہ باشد از مال
واخلاق وافعال۔ مگر مال نیکی میباشد بعد از تحقق شروط متعددہ
اگر آن شرائط را مرعی داشتہ نشود مال را نیکی گفتہ نمی شود۔ اکثر
مردم آن شرائط را رعایت نمی کنند لہذا ترقی مال را مطلقاً نیکی و
مستحسن نہ می توان گفت۔ بلے درجائیکہ مال ذریعۂ نیکی است
اسلام از ترقی آن منع نہ می کند بلکہ ترقی آن را فرض قرار می دھد
چنانچہ ارشادِ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم است کہ "کسب الحلال فریضۃ
بعد الفریضۃ" بعد از دیگر فرائض کسب حلال نیز فرض است۔

ترقی از نگاہ عزت

اللہ تعالیٰ میفرماید "وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُوْلِهٖ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ ۝"
یعنی عزت صرف اللہ تعالیٰ راست و رسول او را و مسلمانان را۔
پس کسی را کہ بہ این آیت ایمان باشد از ترقی عزت چگونہ انکار میکند؟
علماء اسلام از ترقی منع نہ می کنند بلکہ بہ طریقۂ غلط آن اعتراض
دارند کہ کرایہ سفر یک شہر را دادہ بہ شہر دیگر رسیدن ممکن نیست بلکہ

هر شهر راه جدا و کرایهٔ جدا دارد، راجع بہ حصول ترقی راه کہ مردم وضع کرده اند آن غلط است، طریقهٔ اصیل حصولِ عزت آن است کہ خدا و رسول وضع کرده اند. مگر قبل از ادراک آن طریقہ ہر شخص درین فکر میباشد کہ غرض حصولِ عزت چیست؟ و عزت چرا ضروری است؟ عزت و ترقی کہ امروز مردم خواہان و جویان آن اند هدف آن صرف برای علو و فوقیت بر دیگران است، مگر بیان کردن سبب آن پس ابراز فلسفهٔ اصلی آن ضروریست۔

دو چیز برای ہر فرد بشر از ایجاب عقل و منطق است (۱) نفع جوئی، (۲) حفاظتِ خود از مضرات، انسان ہر قدمی کہ بر می دارد از یکی ازین دو خالی نیست۔ مثلاً غذا می خورد برای حصولِ قوت و دفع مضرتِ گرسنگی دوائی استعمال می کند برای ازالہ ضرر مرض و حصولِ تندرستی۔

حاصل اینکہ ہر کار انسان برای حصولِ فائده و دفع ضرری باشد۔ دیگر سخن قابلِ تدبر اینست کہ طریق و اسبابِ اشیای ضروریہ نیز عقلاً ضروری است۔ اساس تمام ضروریاتِ بشری بدو چیز استوار است یکی مال و دیگر عزت۔ مال برای دفع ضرر فقر و حصول فائدهٔ غنا است و عزت برای حفاظت از موذیات است۔ اگرچہ عزت گاهی موردِ خطر قرار میگیرد۔ چنانچہ عزیزین عموماً موردِ عداوتِ دیگران واقع می شوند و موجب این عداوت در اصل قلت عزتِ دیگران است کہ خفیهٔ عزتِ آنها کم شده ست، ورنہ عزت سبب حفاظت است نہ عداوت۔ از ہمین سبب است کہ اللہ تعالیٰ از گرفت اعداء محفوظ است۔ چون عزت و غلبهٔ خداوندی را حدی نیست باز ہم عزت چیزی است کہ انسان را از تمام مصائب محفوظ می دارد۔ پس معلوم شد کہ غرض از عزت حفاظت است

زنبرهای گوناگون .

شاید از بیانیهٔ بالا درک کرده باشید که مال وعزت هردو مرغوب وقابل حصول اند مگر بشرطیکه در چوکات شریعت وبطریقهٔ مجاز باشد آنانکه مال وعزت را تقبیح می کنند مقصد شان منع نمودن از مال وعزت نیست بلکه منع نمودن است از فرورفتن درمال وعزت ، چون این محبت خالی در شرع مذموم است ، زیرا این محبت مستلزم غفلت از خدا وپس پشت انداختن احکام وی است واین منافی وضد روح دین اسلام است .

اسلام ترجیح دنیا را بردین هرگز اجازت نمی دهد

لهذا هر محبت که دارای ترجیح دنیا بردین باشد آن شرعاً مذموم است چنانچه ارشاد است :

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ " بگو (ای محمد صلی الله علیه وسلم) اگر پدران وپسران وبرادران وزنان وخاندان ومال های کسب کردهٔ شما وتجارت که خوف معطل شدن آن دارید وعمارات قشنگ شما محبوب تر باشند از خدا ورسول آن واز جهاد در راه خدا پس انتظار کنید حکم خدا یعنی عذاب وی را .

ازین آیات مبارکه بوضاحت معلوم می شود که محبت مال وجاه

بحدیکه انسان را از خدا غافل سازد و در مقابل آن پروای احکام شرع نباشد بلکه عزت خود را فوق دین تصور کند از ین بدتر محبت نخواهد بود۔

ترقی کشور

مردم راجع به علما می گویند که "ایشان از سیاست بی خبر اند۔ این وقت یجوز ولا یجوز نیست، بلکه به هر طور که باشد کشور ترقی کند تا حد امکان می باید که در ترقی کشور خود بکوشیم"

مگر کاش این جاہل می دانستند که در نظر شریعت ترقی کشور بذات خود مقصود نیست بلکه قدرت و ترقی ذریعه است برای تبلیغ و تنفیذ احکام شرع و وسیله است برای قریب ساختن مردمان به دین اسلام تا که از برکات آن بخوبی واقف شوند و چشمان باز شود چنانچه ارشاد است: "اَلَّذِيْنَ اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ" (آن جلا وطن شده گان) آنان اند که اگر ایشان را در زمین قدرت دهیم قائم می کنند نماز را و ادا می کنند زکات را و به نیکی حکم می کنند مردم را و از بدی منع می کنند۔

فشرده مباحث گذشته اینکه ترقی مال و جاه و قدرت بذات خود کدام امر مقبول و پسندیده بارگاه الٰهی نیست، بلی ذریعه ترقی ضرور میباشد لیکن بشرطیکه موافق ترقی سلف باشد۔ و از تطبیق این سه چیز به شریعت اسلام بطور راتومات در راه ارتقا گامزن می شوند و هر یکے را ترقی از نگاه مال و جاه و قدرت حاصل می شود مگر بشرطیکه در حرکات شرع باشد که خلاف ورزی حکمی از احکام شرع لازم نیاید ورنه آن ترقی در لیست نیکی درج نمی شود بلکه

ترقی سود خوانده می شود که این بدترین حرص است، پس این را ترقی فی الحرص می توانیم گفت، نام ترقی صرف برای این نهاده می شود که عیب خود را پوشیده دارد - و این گونه ارتقا را سبب اصلاح شرعی توان گفت -

فلسفۂ ترقی اقوام غیر مسلم و اصول ترقی اسلام

زعماء و رؤسای اسلام همیشه درهمین فکر مستغرق اند که موجب ترقی دیگر اقوام عالم چیست؟ مگر تا هنوز از حقیقتِ حال پی نبرده اند -
بعضی می گویند چونکه در کشورهای خارج نظام ربا و بیمه جاریست لهذا در اقتصاد خود تا این حد ترقی کرده اند، لیکن این فلسفه بالکل غلط است، زیرا اگر سود و بیمه سبب ترقی می بود می بایست که مسلمانان که مارکیت های سودی دارند از همه زیاده ترقی می کردند حالانکه از همه ذلیل تر اند بلکه در مقابل دیگر اقوام کالعدم محسوب می شوند -

بعضی از روشن خیالان می گویند که علت ترقی اقوام عالم اینست که در کشورها خارج دروازهٔ هر قسم تجارت باز است لهذا ترقی کرده اند- چون اسلام دروازهٔ تجارت را در مقابل بسیار چیزها مسدود ساخته است لهذا مسلمانان از ترقی محروم اند- این تجربه نیز غلط است زیرا تاجر خداترس بسیار کم و خدا ناترس پر بسیار است که پابند هیچ حدی از حدودِ شرعی نیستند، اگر این دلیل درست باشد باید که این تاجران آزاد زیاده مترقی می بودند- چون از هیچ معامله ناجائز پرهیز نمی کنند -

حاصل آنکه ترقی دنیوی اقوام غیر مسلم را دیده در دهان مسلمانان نیز آب آمدن گرفت تا آنکه هر حالت آنان را ترقی تصور کردن گرفتند- بالآخر تعمیل آن را

نیز مشروع نموده مردمان را بطرف آن ترغیب آغاز کردند۔ بلکہ بعض اوقات وضع وصورت آنہا را اختیار می کنند کہ شاید ترقی در ہمین مضمر باشد و بعض اوقات در بی حجابی زنان می کوشند کہ مانع ترقی مایان ہمین است۔ اگر نسوان آزاد باشند صنعت وحرفت را یاد می گیرند، علوم جدیدہ را تحصیل میکنند کہ ازین ترقی میکنند و اولادشان نیز۔ این خیال نیز باطل است زیراکہ عدہ کم از مسلمانان اند کہ زنانِ ایشان پردہ نشین است، باقی غریب و فقیر اند کہ پردہ در آنہا رواج ندارد بلکہ تمام کارہا را زنہای ایشان انجام می دھند۔ اگر بی پردگی ذریعۂ ترقی می بود می بایست کہ آن طبقہ بحالت غربت نمی ماندند بلکہ از ہمہ پیش تر بہ پایۂ ترقی عروج می کردند۔

پس معلوم شد کہ امور مذکورۂ بالا ذریعۂ ترقی اقوام جہان نمی تواند شد ورنہ درجائیکہ آن امور یافتہ می شود باید کہ مترقی باشند زیراکہ وجود خاص چیزی مستلزم وجود خود آن چیز است لہٰذا معلوم شد کہ امور فوق اند کہ از خواص ترقی نبودہ است۔

علّت حقیقی ترقی اقوام خارج

علل ترقی اقوام غیرمسلم آن امور یست کہ از خانۂ مسلمانان برداشتہ اند مثلاً از انضباط کار گرفتن، مستقل المزاج بودن، وقت را پابندی کردن، از حلم و بردباری کار گرفتن، بعد از تدبر وفکر کار کردن از جوش در گذر شدہ از ہوش کار گرفتن، فکر انجام کار نمودن، درمیان خویش باتفاق واتحاد زندگی بسر بردن، تمام این صفات از تعلیمات دین اسلام است کہ ھریک بذات خود سبب ترقی شخصی وملّی است۔ خواص تمام اینہا این است،

که اختیار کردنِ اینها موجب ترقی است و ترک این ها مستلزم تنزل ونقصان است پس هر کس را اختیار است که کدام راه را اختیار میکند۔

تفهیم خداوندی ترقی مسلمانان را

لیکن مسلمانان آن صفات را ترک کرده اند که در مسلمانان نه اتفاق است ونه اتحاد، نه مادهٔ حفظ سر است ونه صلاحیت انتظام ونه پابندیٔ وقت ونه فکر انجام کار، هر چه می کنند نه از جوش می کنند نه از هوش لهذا آن عزت وترقی که خدا به اسلافشان داده بود از ایشان سلب کرد چون آن صفات اسلاف درین ها نماند۔ واقوام دیگر آن صفات موجب ترقی را از ایشان دزدیده درخود ایجاد نمودند خواص آن صفات که ترقی بود در آنها موجود شد لیکن این سرقت ایشان ناتمام ماند زیرا که دزد تمام چیزها را معلوم نمیتوان کرد بلکه هر چیز که ظاهراً بنظر آید بسرعت آن را غنیمت شمرده می بردارد۔ اما خزانهٔ پوشیده بدست نمی آید، لهذا این دزدان خارجی را خزانهٔ اصیل که ایمان واسلام بود بنظر نیامد و یا که این را از دور دیده لغو فهمیدند، قدر آن خزانه را که عبارت است از ایمان وتوحیدِ باریتعالی واعتقادِ رسالت وامتثال دیگر امور شرعیه کسی میداند که بران عالم باشد بجاہل بیچاره چه معلوم که درین معدن سماوی کدام جواهرات سعادت ابدی مدفون است۔

افسوس که ما متاع خانهٔ خود را قدر نه کردیم، اگر امروز آن صفات در ما مسلمانان موجود می بود وبا این خزانهٔ سماوی نیز عمل میکردیم مسلمانان را آن ترقی نصیب می شد که دیگر اقوام در خواب هم ندیده باشند بلکه عروج

وارتقای اسلاف ما زنده می شد کہ کسی چشم خود را بالا کردہ بہ ما نظر کردن ہم نمی توانست ۔ کاش مسلمانان را معلوم می شد کہ علاوہ از صفاتِ بالا نماز و روزہ نیز علت و موجب ترقی است ، باین ارشادِ خداوندی توجہ کنید :

وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا ؕ يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا ؕ

اللہ تعالے وعدہ کردہ است آنانرا کہ ایمان آرند و عملِ نیک کنند کہ ضرور آنہا را در زمین خلافت و حکومت عطا خواہد کرد و آن دین کہ برلے ایشان پسند کردہ است ، آسان خواہد گردانید و بعد از خوف آنہا را امن نصیب خواہد شد کہ آنہا در عبادتِ من معروف اند و بہ من کسی را شریک مقرر نمی کنند ۔

آیات تلاوت شدہ را ملاحظہ فرمائید کہ آخری پایۂ ترقی خلافت و نیابتِ انبیای کرام علیہم السلام را قرار دادہ است کہ از یک طرف تنفیذ و تبلیغ دین بہ انجام می رسد و از طرفِ دیگر راہ غنائی و فرمان روائی را استحقاقِ مسلمانان قرار دادہ است ، از خلافت بالاتر کدام رتبہ است ؟

این است نتیجہ ترقی کہ اسلام میخواہد ۔

صد افسوس کہ خزانہ را کہ دزد از جہالتِ خود لغو پنداشتہ بود امروز قدر و قیمتِ آن بہ صاحبِ خانہ ہم معلوم نیست ۔ چقدر موجب حیرت است کہ بعضے را مفہوم کلمۂ اسلام ہم صحیح معلوم نیست ، و اگر ہست نماز را ترک

نیست و یا که در نماز قرائت و رکوع و سجود صحیح نیست بلکه قوم بکلی غائب می باشد
باعث این حی بے احترامی و بیقدری این است که نماز را صرف برای ثواب
فهمیده اند و از فوائد دنیوی آن بکلی غافل اند بلکه بعض جهلا نماز و روزه را مانع
ترقی می پندارند اگر با نها معلوم می بود که این اعمال را نیز در حصول ترقی و قدرت
دخل است ، میدیدی که مسلمانان چقدر بنماز و روزه آماده می بودند. اگرچه عبادت
به نیت حصولِ ترقی و حکومت شرعاً ممدوح نیست بلکه منافی خلوص است ،
چون غرض از عبادت حصول رضای الٰهی است و فوائد دنیوی خود بخود
حاصل می شود۔

خلاصه اینکه اسباب و موجب ترقی درخانهٔ خود ماں موجود است که
آنرا دشمنانِ اسلام سرقت نموده استفاده نمودند و خود مسلمانان در
طاق محرومی ماندند۔ آن اسباب عبارت از تعلیماتِ اسلامی است که دارای تعلیم
و تربیت بی مثال بشری می باشد۔ ما مسلمانان که همه را از دست داده ایم
باز چطور آرزوی ترقی می کنیم ؟ این بر هر کس معلوم است که ترقی دهقان
در دهقانی اوست ، ترقی تاجر در ترقی تجارت اوست ، ترقی اہل صنعت مربوط
به ترقی صنعت و حرفتِ اوست ۔ غرض اینکه ترقی هر چیز مربوط به ترقی شرائط
و اسباب آن است ۔ پس معلوم شد که ترقی مسلمانان موقوف به ترقی دین
دین اسلام است ۔ اسلام مثل دیگر ادیان فقط نام چند مراسم یا احترام شخصے
نیست که سالانه یا ماهانه به ادای آن در وقت مخصوص جمع شوند ، بلکه اسلام
عبارت است از عقائد محکم و اعمال راسخ و اخلاق شریفانه ۔ در دیگر ادیان
هوای نفس را هیچ علاجی نیست بلکه دروازه خواهشات را باز کرده
اند که نفس از هر چیز محظوظ و متمتع شود ، این نفس اماره بالسوء مثل گرگ است

که از باز شدنِ آن گوسفندِ عقل پاره پاره شده در وادی هلاکت می افتد۔

اصول ارتقای اسلام این است که قرآن می گوید : وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ شما معزز و بلند هستید بشرطیکه در ایمان خود راسخ باشید یعنی ترقی شما موقوف است بر ترقی ایمان و اسلام تان۔

شرط عزت و ترقی مسلمانان

راجع به عزتِ مسلمانان در قرآن کریم ارشاد است : اَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِیْنَ اَعِزَّةٍ عَلَى الْكٰفِرِیْنَ یُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَا یَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ۔ یک صفت آنانکه اللہ تعالیٰ آنها را محبوب و محب خود ساخته بمرتبهٔ عزت می رساند این است که در مقابل برادران اسلام خود بسیار نرم و منقاد می باشند، اما در مقابل کفار دلیر و غالب و باعزت می باشند۔ چقدر که به برادران اسلام خود نرم دل و خیرخواه می باشند همان قدر در نظر کفار بارعب و معزز معلوم میشوند دیگر صفتِ شان این است که برای ادامهٔ عزت خود ها جهاد را با کفار همواره جاری می دارند و از عتاب و ملامت کسی نمی ترسند۔

ما که خضوع و انقیاد در مقابل کفار شرق و غرب و سختی در برابر برادران اسلام خود اختیار نموده جهاد را ترک گفته ایم چقدر خوار و ذلیل ایم۔ بلی در عصر سلف بجز اصول قرآنی و سنتِ نبوی که عبارت است از عقائد حقه و اعمالِ صالحه و حسن معاشرت و اخلاق کریمانه دیگر چیزی نبود در تمامی این صفات هر فرد پابندِ شریعتِ مقدسه می بود۔ و در مقابل یک دیگر از تضحیه و اتفاق

دبردباری واتحاد وانتظام واستقلال کارمی گرفتند- لذا به اوج ترقی عروج کردند-

این است آن نسخهٔ که از تعمیل آن مسلمان دریک وقت به تمام دنیا حاکم بوده جهان از عدل اسلامی منوّر و درخشان بود هرکس آرزو می کرد که کاش من مسلمان می بودم- ازهمین سبب بود که علم واهل علم مورد رشک مردم قرار گرفت وهرکس تحصیل علم دین را فخر دنیا وآخرت خود می دانست - چون آن اطاعت ازمسلمان کم شدن گرفت عزت وترقی نیز رو به خاتمه شد، حتی که امروز دین اسلام وحلیهٔ اسلامی مورد مسخرهٔ مردمان قرار گرفته است وحتی مسلمان را عار می آید که به لباس وحلیهٔ اسلامی ازخانه بیرون شود- بلکه عقیده ومحبت اسلامی نیز از دلها بیرون شده است، لهٰذا لباس وحلیهٔ اسلامی نیز مورد عیب وتنقید گردیده است -

عجیب زمانهٔ ایست که درهرچیز جدت می خواهند حتی که بی تکلفی وسادگی وقناعت شعاری اسلام را با ٓثار عتیقه تعبیرمیکنند سوال این است که آیا پدرومادر، عمک وعمه، خال وخاله، جد و جدهٔ ماهمگی قدیم نیستند، ازینها هم دست بردار شویم ؟ زمین و آسمان، آفتاب ومهتاب ازهمه قدیم تر اند پس باید که ازین دنیا کهنه جلد ازجلد بیرون شده به طرف قیامت جدید وتازه رویم بعد ازچند روز برادران خود واولادما می توانند که ما را از پای

گرفته در دریا اندازند و دلیل این پیش کنند که شما از چیزهای کهنه وقدیم نفرت داشتید والحال خود شما فرسوده و نابکار شده اید مطابق عمل وخواهش شما به شما این سلوک می کنیم دران وقت ما چه جواب می گوئیم؟ پس این جدت خواهی را غیر از حماقت دیگر چه میتوان گفت.

اللّٰهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و
ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه. آمین

ادارة القرآن پریس. کراچی ۵ - فون ۸۸